

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي هدانا لهذا هذا كنا كنا كافرين



وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدانا لهذا كنا كنا كافرين

مِنْ جَنَّاتٍ يَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى
 اما بعد اين سال است موسوم بقصوالاحمدی
 مشتمل بر دو حصه حصه اول بر تشریف و دوم در خط - اسد تعالی
 طلبه مدرسه احمدیه سائر طلبه را بدان منتفع سازد -

التصريف

تصريف نام مجموعه قوانین است که بدان احوال و زان کلمات
 شناخته شود -

و اول واضع آن ابو مسلم معاذ بن مسلم هرازی نحوی بوده است
 در علم نحو و قرارت و حدیث بهره وانی داشت - و در کمال فوت کمال
 این حصه مشتمل بر بیت^۱ و یک فصل است فصل صرف افعال -
 حرکات^{۱۳}

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PES726

فصل صرف افعال

بدانکه کلمات عرب سه قسم است - فعلی که اسم حرف
فعل چهار قسم است - ماضی مضارع - امر - نهی
و هر یکی بر دو گونه است مثلاً فی (که سه حرف اصلی داشته باشد)
رباعی (که چهار حرف اصلی داشته باشد) و هر یکی ازین نیز دو
قسم است مجزئ و زائد باشد (که در حرف مجزئ یک حرف
زائد هم باشد)

بدانکه هر حرف و کلمات بر دو گونه است اصلی که در جمیع
روان کلمات یافته شود و برآمد (که چنان بود)

صرفیان اصلی را بفاء و عین و لام تغییر کنند و زائد را

فصل مصدر و مشتق و جاد - فصل ابواب - فصل اصول تخفیف
 همزه - فصل اصول اعلال - فصل اصول و غام - فصل غایت
 ابواب - فصل تصغیر - فصل نسبت - فصل ثنیه - فصل جمع
 فصل التقای ساکنین - فصل بقاء - فصل وقف - فصل اباله
 فصل مقصور و محدود - فصل ابدال - فصل قلب - فصل حذف
 فصل ذی الزیاده - فصل مکررین -

فصل صرف افعال

بدانکه کلمات عرب سه قسم است - فعل اسم حرف
 فعل چهار قسم است - ماضی مضارع - امر - نهي
 و هر یکی بر دو گونه است ثلاثی (که سه حرف اصلی داشته باشد)
 رباعی (که چهار حرف اصلی داشته باشد) و هر یکی ازین نیز دو
 قسم است مجرور (که دو حرف زائد نباشد) و مجرر (که دو حرف
 زائد هم باشد)

بدانکه کلمات عرب بر دو گونه است اصلی که در جمیع
 ردان کاربرد یافته شود (که چنان نبود)

صرفیان اصلی را با فاعل و مفعول و لام تعبیه کنند - و زائد را

ما قبل ویراضمه ماضی مجهول گردود۔

اثبات فعل ماضی مجهول ثلثی مجرد

فَعِلْ فَعِلًا فَعِلُوا فِي

ق چون در اول ماضی مثبت حرف نفی (ما و کا)
در آری - ماضی منفی گردد -

نفي فعل ماضى معروف ومجهول ثلاثى مجرد
ماَفَعَلَ ۞ لاَ فَعَلَ ۞ مَا فَعَلَ ۞ لاَ فَعَلَ ۞

نقچه چون یکی از چهار حروف است که در اول ماضی و از آری مضارع گردد - و این حروف علامت مضارع خوانند

اثبات فعل مضارع معروف ثلثانی مجرور

فَعِلْ يَفْعُلَانِ يَفْعُولُونَ تَفْعُلُ تَفْعُلَانِ تَفْعُلِينَ
تَفْعُلْنَ تَفْعُلُونِ تَفْعُلَيْنِ تَفْعُلَيْنِ تَفْعُلْنَ

ق چون علامت مضارع را ضمیه دهمی و اقبل آخرش را

کتابخانه آستان قدس
کتابخانه آستان قدس

در زمانه که
بجست اثبات
۵۲

نیکو خان

افنی جیوں اور انسانی

فوق در صفا و

لا بد من العلم بالدين

Handwritten signature: *Dr. Z. Z. Z.*

منه

ز قلا صدق شود

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

تاریخ

سقف ()

روزنامه گنج

غالب بکشتی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الشيخ محمد بن عبد الله

و بعد از آنکه در زمانه گذشت

اصفیٰ چہرہ

سید محمد علی شاہ

مجلس شورای عالی
وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

مذکر غائب بنی ابراهیم
فصل مضامین هر دو
شماره ۱۲

فتمه مضارع مجهول گردد -

اثبات فعل مضارع مجهول ثلاثی مجرد

يُفْعَلُ يُفْعَلَانِ يُفْعَلُونَ

ق چون در اول مضارع مثبت حرف نفی (ما و لا و لن و لکم) در آری مضارع منفی گردد - لیکن ما و لا تغییری در لفظ مضارع ندهد بخلاف کن و لکم -

نفی فعل مضارع معروف و مجهول ثلاثی مجرد

مَا يَفْعَلُ لَنْ يَفْعَلَ لَنْ يَفْعَلُوا لَنْ يَفْعَلُوا

ق کن مضارع مثبت را بمعنی مستقبل منفی گردانند و سومی نفی تاکید بکن - و جز دو صیغه (يَفْعَلْنَ وَتَفْعَلْنَ) باقی صیغها را الضب کند یعنی در آخر چهار صیغه (يَفْعَلُ تَفْعَلُ أَفْعَلُ تَفْعَلْنَ) فتمه دهد - و از پنج صیعت (يَفْعَلَانِ تَفْعَلَانِ يَفْعَلُونَ تَفْعَلُونَ تَفْعَلِينَ) نون اعرابی را بیفکند -

نفی تاکید بکن در فعل مستقبل معروف

لَنْ يَفْعَلَ لَنْ يَفْعَلَا لَنْ يَفْعَلُوا لَنْ تَفْعَلَ

کرده شود یا کرده خواهند
آن بکند در زمان حال یا
استقبال صیغه واحد مذکر یا
غائب بکن اثبات فعل مضارع
مجهول ثلاثی مجرد و در
نمی آید یا خواهد گردان بکند
در زمان حال یا استقبال
صیغه واحد مذکر غائب بکن
نفی فعل مضارع معروف
ثلاثی مجرد
یا کرده شود یا خواهند
آن بکند در زمان حال یا
استقبال صیغه واحد مذکر یا
غائب بکن اثبات فعل مضارع
مجهول ثلاثی مجرد و در
نمی آید یا خواهد گردان بکند
در زمان حال یا استقبال
صیغه واحد مذکر غائب بکن
نفی فعل مضارع معروف
ثلاثی مجرد
یا کرده شود یا خواهند
آن بکند در زمان حال یا
استقبال صیغه واحد مذکر یا
غائب بکن اثبات فعل مضارع
مجهول ثلاثی مجرد و در
نمی آید یا خواهد گردان بکند
در زمان حال یا استقبال
صیغه واحد مذکر غائب بکن
نفی فعل مضارع معروف
ثلاثی مجرد

140

عربی را ساقط کند.

ق چون در اول مضارع لام تاکید مفتوح و در آخر مش

نون تاکید ثقیله یا خفیفه در آری نونهای اعرابی را
 بیفکن و دو اوجم مذکر را (اگر قبشش مضموم باشد) و یای
 واحد مونث حاضر را (اگر قبشش مکسور باشد) بخرم بنیدان
 و در ثقیله بعد نون جمع مونث الف فاصل در آری
 و ما قبل ثقیله در تشبیه و جمع مونث ساکن بود و در جمع
 مذکر مضموم و در واحد مونث حاضر مکسور و در چهار باقی
 مفتوح و نون خفیفه در صغینا یکله قبل ثقیله الف باشد
 در نیاید و در باقی احکام مثل ثقیله است.

لام تاکید یا نون تاکید ثقیله و فعل مستقبل معروض
 لِفْعَلَنَّ لِفْعَلَانَّ لِفْعَلَنَّ لِفْعَلَنَّ لِفْعَلَنَّ
 لِفْعَلَنَّ لِفْعَلَنَّ لِفْعَلَنَّ لِفْعَلَنَّ لِفْعَلَنَّ
 لام تاکید یا نون تاکید ثقیله و فعل مستقبل مجهول
 لِفْعَلَنَّ لِفْعَلَنَّ لِفْعَلَنَّ لِفْعَلَنَّ لِفْعَلَنَّ
 لام تاکید یا نون تاکید خفیفه و فعل مستقبل معروض
 لِفْعَلَنَّ لِفْعَلَنَّ لِفْعَلَنَّ لِفْعَلَنَّ لِفْعَلَنَّ

این قید برای آنست که اگر
 ما قبل و دو اوجم مذکر مضموم باشد
 آن و دو اوجم مذکر مضموم باشد
 قید برای آنست که اگر قبشش
 یای واحد مونث حاضر مکسور
 باشد آن یای را بخرم بنیدان
 یعنی ما قبل نون خفیفه در جمع
 مذکر مضموم بود
 و در واحد مونث
 حاضر مکسور و در چهار باقی
 مفتوح ۱۲
 خواهد بود آن یکم و در مذکر
 استقبال صغینا و واحد مذکر
 غائب بخت لام تاکید یا نون
 تاکید ثقیله و فعل مستقبل
 مجهول ۱۳
 خواهد شد آن یکم و در مذکر
 استقبال صغینا و واحد مذکر
 غائب بخت لام تاکید یا نون
 تاکید خفیفه و فعل مستقبل
 معروض ۱۴

فعل مستقبل مجهول
 لام تاکید یا نون تاکید ثقیله
 و فعل مستقبل معروض
 لام تاکید یا نون تاکید خفیفه
 و فعل مستقبل معروض

لَتَفْعَلْنَ لَا تَفْعَلْنَ لَتَفْعَلْنَ

لام تاکید بانون تاکید خفیفه و فعل مستقبل مجهول

لَيَفْعَلْنَ لَيَفْعَلْنَ

ق ۱ امر حاضر معروف از مضارع حاضر معروف باز

علامت مضارع را بینداز و در آخر حکم که جاری کن

(از تَصَرُّفُ صَرَّفَ) و اگر بعد علامت مضارع

ساکن باشد همزه وصل نیز بیفزای اگر تا قبل آخر مضموم

باشد همزه وصل مضموم (از تَنْصُرُ أَنْصَرُ و از تَدْعُو

أَدْعُ) ورنه مکسور (از تَضْرِبُ اضْرِبْ و از تَفْجَحُ

افْجَحْ و از تَرْجِيْ رَجِرْ و از تَخْشَى اخْشَ)

امر حاضر معروف	أَفْعَلْ	أَفْعَلَا	أَفْعَلُوا	أَفْعَلِيْ	أَفْعَلْنَ
بانون تکیه	أَفْعَلَنَّ	أَفْعَلَانَّ	أَفْعَلُنَّ	أَفْعَلِنَّ	أَفْعَلْنَا
بانون خفیفه	أَفْعَلْنَ	أَفْعَلْنَ	أَفْعَلْنَ	أَفْعَلْنَ	أَفْعَلْنَ

ق ۲ چون امر حاضر مجهول یا امر غائب معروف یا مجهول یا

امر متکلم معروف یا مجهول بنا کنی لام مکسور در اول

همان قسم مضارع در آور و در آخر حکم که جاری کن

۱۱ فرود من در گذشته
آن یک در زمانه استقبال
صیغه واحد مذکر غائب بحت
لام تاکید بانون تاکید خفیفه
۱۲ در فعل مستقبل مجهول
در فعل توکید در زمانه
۱۳ بکن توکید واحد مذکر
استقبال صیغه واحد مذکر
بحت امر حاضر معروف
۱۴ فرود بکن توکید
در زمانه استقبال صیغه
معدود بانون بحت امر حاضر
۱۵ فرود بکن توکید
در زمانه استقبال صیغه
واحد مذکر بحت امر حاضر
معدود بانون خفیفه ۱۶

Q

۴
مفتی محمد شفیع
مکملہ درویش

استقبال
صدیقہ واحدہ کریمہ
نوحی

بابیہ کی زندگی

صید و اسد کریم

مجلس
مجلس
مجلس

ماہنامہ
سینہ واحد

[illegible]

فصل مصدر و شق و جامد
اسم بردگونه است - معرب مبتنی معرب است

یکم در درازمانه
 مذکر کجاست نمی خاست
 ثقیله (معنی مجهول) باید که
 در نشوئی و نمیکرد در درازمانه
 عینقه واحد مذکر کجاست
 بانون ثقیله ۱۲
 باید که سر یکین یکم در درازمانه
 استقبال صندو واحد مذکر کجاست
 درختی صندو بانون ثقیله (معنی
 مجهول) باید که سر
 درازمانه استقبال صندو واحد مذکر کجاست
 کجاست نمی خاست
 آن یکم در درازمانه استقبال صندو
 واحد مذکر کجاست نمی خاست
 آن یکم در درازمانه استقبال صندو
 واحد مذکر کجاست نمی خاست
 آن یکم در درازمانه استقبال صندو
 واحد مذکر کجاست نمی خاست

[illegible]

قسمت - مقدر - مشق - جاد -

مصدر اسمیت که باخذ فعل بود (علم) که باخذ علم

يَعْلَمُ - اَعْلَمُ - لَا تَعْلَمُ (ت)

مشتق است که از مصدر مَصْنَعٌ باشد (عالم)

معلوم - معلوم و جز آن کہ از علم مصوغ است

جاء اسمیت کہ نہ مصدر باشد و نہ مفعول از مصدر

۶۱

نماد سه گونه است - مثلثی - رباعی - خمسه

ملاتی آنکه در وسط حرف اصلی باشد و ر یا بی اسم

روپہا حرف اصلی باشد خماسی آنکہ در پنج حرف

صلی باشد

هر یکی ازین بر دو گونه است ^{فصل} ^{در} ^{محرک} ^و ^{در} ^{حرف} ^{زائد}

باشد (فیرس - جعفر - سفرجل) عزیز که درو

و فرزند هم باشد (غزال) - قنفذ - خر عیال

را نکه ز اندر اسم جامد پیش از چهار حرف نبود

نجامد از هفت حرف تجاوز نكند مگر بذر تـ

[illegible]

[illegible]

شلاقی محبر در اذه و زن ست (فلسفی - فہمی - کف -
پیشہ ۱۲ - است ۱۳ - کف ۱۴ - شاز ۱۵)

عَصَدٌ - حَبْرٌ - عَيْنٌ - اِيلٌ - قُفْلٌ - صَرْدٌ
 بازو ۱۳ سیاهی دوات ۱۲ انگور ۱۲ شکر ۱۲ سال ۱۲ لثور ۱۳

عنق

در کتف کتف و کتف نیز رواست. و در فخذ

فَخَذَ فِخْذًا فِخْذًا وَدَرَعًا عَصَدًا وَدَرِيسًا

اِبْل - ودر عنق عنق - ودر شش شش -

رباعی مجرور است و وزن است (جَعْفَرٌ)

زَبَرْج - بوش - دَر هَم - قَطَر - خَدَب -

زینت ۱۲ چنگال شیر ۱۳ درم ۴ مردو ۱۲۵ شتر او ۱۲۵ شتر ۱۲
خماسی محو در اچهار وزن است (ستفجیل -)

قَدْ عَمِلَ - جَاحِشٌ - قَسِطٌ

شتر نر ۱۲ پیرزن ۱۲ چیزهای اندک ۱۲
تلاش ۱۲ در بازار وزن است (عکس)

الحمد لله الذي جعل في كل شيء
 حكمة وحكمة في كل شيء

فَعَلُوا ۱۲ اِسْتَقْبَلُوا ۱۳ فَاَعْوَجَا ۱۴

مثلاً اگر من یک کوزه را در دستم بگیرم و آنرا با آب پر کنم و آنرا به زمین بیندازم، آنوقت آب از کوزه خارج میشود و در زمین پخش میگردد و من نمیتوانم آنرا پس بگیرم.

بہائی سرید ہر (بہمیل) - رخصت ن - بھویران
فَعْلَلَّ ۱۲ فَعْلَلَّ ۱۲ فَعْلَلَّ ۱۲

و جبران)
 الہیہ

[illegible]

و بر آنگینتن و مانند آن **فِعَالٌ** (فِرَا^{۱۰} - شَرَا^{۱۰} - ضَرَا^{۱۰})
حِرَانٌ (و طَرِ لَوْنٌ **فَعْلَةٌ** (حَمَرَةٌ^{۱۰} - خَضِرَةٌ^{۱۰}) و طَرِ
صَوْتُ فَعَالٌ و فَعِيلٌ (بُعَا^{۱۰} - عَوَا^{۱۰} - ضَجَجَ^{۱۰})
هَدِيْتُ (و طَرِ یاری از غیر **فَعَلٌ** - **فَعَالٌ** (سُعَالَ^{۱۰})
صُدَاعٌ - **دَوَا^{۱۰}**) و از **فَعَلٌ** (وَرَدَ^{۱۰} - مَرَضَ^{۱۰})
وَجَعٌ

و مصدر غیر ثلاثی مجبور از هر باب و زنی است
 مَطْرَد که همواره بر آن وزن آید - اگر چه در بعضی ابواب
 بعضی وزن سماعی هم باشند - و از هر باب بروزن
 اسم مفعول آن باب هم مَطْرَد آید -

و برای مبالغه مطلقاً **تَفَعَّلَ** و **فَعَّيْلٌ** و جز آن آید
(تَلَعَبٌ - دَلَّيْلٌ - رَحَّبُو^{۱۰}ت)
 بسیار بازی کردن^{۱۱} بسیار راه نمودن^{۱۲} بسیار بزرگ داشتن^{۱۳} کردن
 و برای مَرَّت از ثلاثی مجبور **فَعْلَةٌ** (**جَلَسَةٌ**) -
 و برای **تَفَعَّلَ** (**جَلَسَةٌ**) و از غیر ثلاثی مجبور
 بروزن مصدر اشهر آن باب آید بزیادت تا در
آخرش (اجْتِنَابَةٌ)
 یکبار بهر مَرَّت کردن و طور بهر مَرَّت کردن^{۱۴}

۴
 فیکر کردن - فیکر کردن
 فیکر کردن - فیکر کردن
 فیکر کردن - فیکر کردن

۴
 فیکر کردن - فیکر کردن
 فیکر کردن - فیکر کردن
 فیکر کردن - فیکر کردن

۴
 فیکر کردن - فیکر کردن
 فیکر کردن - فیکر کردن
 فیکر کردن - فیکر کردن

۴
 فیکر کردن - فیکر کردن
 فیکر کردن - فیکر کردن
 فیکر کردن - فیکر کردن

۴
 فیکر کردن - فیکر کردن
 فیکر کردن - فیکر کردن
 فیکر کردن - فیکر کردن

۴
 فیکر کردن - فیکر کردن
 فیکر کردن - فیکر کردن
 فیکر کردن - فیکر کردن

و از انجمله فعله کست برای مقدار (شش بۀ
 حُصُولُهُ - عَرَفَهُ - أَكَلَهُ - لَقَمَهُ) و روات
 که این را اسم مقدار نامند -

و از انجمله اوزان دیگر اند برای معانی دیگر - از اینجا
 نیک پیداست که اقسام مشتق در شش
 منحصر نیست چنانکه مشهور است -

فصل ابواب

چون مضارع فعل سه است (يَفْعَلُ) و مضارع
 فِعْلٍ دُو (يَفْعَلُ) و مضارع فِعْلٍ يَكُ

(يَفْعَلُ) لاجرم ابواب فعل ثلاثی مجرد در شش مخمر گردید -

(۱) فَعْلٌ يَفْعَلُ (ضَرَبَ - يَضْرِبُ - ضَرْبًا)

ضَارِبٌ ضَرْبٌ يَضْرِبُ ضَرْبًا مَضْرُوبٌ

الْأَمْرُ اضْرِبْ وَالنَّهْيُ لَا تَضْرِبْ الظَّرْفُ مَضْرِبٌ

مَضْرِبَانِ مَضَارِبٌ وَالْأَلَّةُ مِضْرَبٌ مِضْرَبٌ

مِضْرَابٌ مِضْرَبَانِ مِضْرَبَتَانِ مِضْرَابَانِ

مِضَارِبٌ مِضَارِبٌ اسْمُ التَّفْصِيلِ اضْرِبْ اضْرِبَانِ

مشتق از فعل
 از آب
 اندازه یکسان است
 برای دنان از نیم زین
 که آنرا توان آشپد
 غرض از این کتاب
 احکام و قوانین
 در لغت و نواله

أَضْرَبُونَ أَضْرَابُ ضَرْبٍ ضَرْبَانِ ضَرْبَاتٌ
ضَرْبٌ +

(۲) فَعْلٌ يَفْعُلُ (نَضَرَ يَنْضَرُ نَضْرًا نَضْرَةً)

(۳) فَعِلٌ يَفْعِلُ (سَمِعَ يَسْمَعُ سَمْعًا سَمِيعًا)

واین هر سه ابواب را اُصول و اُمّهات و دعائم گویند

(۴) فَعْلٌ يَفْعَلُ (فَتَحَ يَفْتَحُ فَتْحًا فَتْحَةً)

(۵) فَعْلٌ يَفْعَلُ (كَرُمَ يَكْرُمُ كَرَمًا كَرِيمَةً)

(۶) فَعْلٌ يَفْعَلُ (حَسِبَ يَحْسِبُ حِسَابًا حَاسِبًا)

واین هر سه ابواب را فروع خوانند.

رِس مَضَارِعُ فَعْلٌ يَفْعُلُ هم آمده است (فَضَّلَ

يَفْضُلُ) پس حصر ابواب ثلاثی مجرد در شش چگونه صحیح باشد

ج این لفظ از دو باب آمده است نَضَرَ و سَمِعَ پس

مَضَارِعُ فَضَّلَ يَفْضُلُ است. و مضارع فَضَّلَ يَفْضُلُ

پس فَضَّلَ يَفْضُلُ بابی خدا کا نیست بلکه از قبیل فاعل

یعنی فاعل ناضی بابی با مضارع بابی دیگر پس نقص بر حصر

مذکور وارد نشود و همچنین نَعِمَ يَنْعَمُ و حَضَرَ يَحْضُرُ

وَيَكُلُ يَكُلُ وِشَلْ يَشَلْ وَقَطَطُ يَقْطُ وَرَكَنُ
يَرْكُنُ از داخل است.

س مضارع فَعُلَ يَفْعُلُ هم آمده است (كَادَ يَكَادُ
در اصل كَوَدَ يَكُوْدُ بود) پس حمزه مذکور منقوض شد ج

لَا سَلِمَ که کاد در اصل كَوَدَ بود بلکه در اصل كَوَدَ بود
و ضمّه شاذ است پس حمزه مذکور منقوض نشد.

رباعی مجرور ایک باب است مصدرش فَعَلَّةُ
(بَعَثَرُ يَبْعَثِرُ بَعَثَرَةٌ مَبْعَثَرٌ)

و گاهی مصدرش فَعَلَالٌ ^{برای بختن} فَعْلَالٌ - فَعْلَالِي

فَعْلَالَةٌ نیز آید (زَلْزَالٌ - سِرَّهَاتٌ - هُمُزِي
بنیانیدن ۱۲ غذای طفل ایستادن پس یا پنهان کردن
قرصه هاء -

رباعی مزید راسته باب است یکی بی همزه و ص
و دو با همزه وصل.

(۱) تَفَعَّلُ (تَسَرَّبَلُ يَتَسَرَّبَلُ تَسَرَّبَلًا مَتَسَرَّبِلٌ)

(۲) اِفْعَالُ (اَحْرَجْتُمْ يَحْرِجُ اَحْرَجًا مَأْحَرَجٌ)

(۳) اِفْعَالُ (اَقْشَعَرَّ يَقْشَعِرُّ اَقْشَعَرًا مَقْشَعَرٌ)

اینست غلط باقی بابی
با مضارع بابی دیگر

بر هر دو سرین نشستن
بنحی که هر دو در آن با هم
بسیارند و هر دو در آن
گرمند در ساق طاقند

این در نزد بختن

بازماندن از کار
از راه و سی

اقتضای
سوی برتن خواستن

وگاهی مصدرش **فَجَلِيلٌ** آید (فَجَلِيلٌ تَجَلَّى) حکما اینند
تلاشی خرید برد و گویند است (۱) ملحق (که بر تلاشی یک حرف

یا زیاده بیفزایند تا در همه تصرفات موازن رباعی مجرد یا غیر گردد
هموزن ۱۲ رباعی ۱۲

(۲) **مطلق** (که چنان نبود)

مطلق دو قسم است (۱) با همزه وصل که آن را
غیر متمثل رباعی خوانند (۲) بی همزه وصل که آنرا متمثل
رباعی نامند - غیر متمثل را هفت باب است -

(۱) **اِفْتَعَلَ** (اَجْتَبَ يَجْتَبِ اجْتَبَا يَجْتَبُونَ)

(۲) **اِسْتَفْعَلَ** (اِسْتَنْصَرَ يَسْتَنْصِرُ اِسْتَنْصَرُوا)

مُسْتَنْصَرُونَ (اِسْتَكَنَّ اِسْتَكَنَّ اِسْتَكَنَّ اِسْتَكَنَّ)

بود به وزن **اِسْتَفْعَلَ** نه **اِسْتَكَنَّ** بر وزن **اِفْعَلَ**

یعنی مشتق از کون است نه از سکون -

(۳) **اِنْفَعَلَ** (اِنْفَطَرَ يَنْفَطِرُ اِنْفَطَارًا)

(۴) **اِنْفَعَلَ** (اِحْمَرَ يَحْمَرُ اِحْمَارًا)

(۵) **اِفْعَلَّ** (اِدْهَمَّ يَدْهَمُّ اِدْهَامًا)

(۶) **اِفْعَعَلَ** (اِخْشَوْشَنَ يَخْشَوْشَنُ اِخْشَوْشًا)

۴
مشتق است
مشتق است
۱۲
رباعی

۵
فقه را و را با قبل داده
دا و را با قبل کرده
استخوان شد ۱۲

اَحْسَنُ شَيْئًا نَا حَسُوْشُنْ (۱)

(۲) اَفْعَالُ (اَجُوْذُ حَجُوْذُ اَجُوْذُ اَحْمُوْذُ) (۱)

(س) این دو باب (۱) اَفْعُلْ (لَا طَهْرَ يَطْهَرُ) اَفْعَالُ (يَزِيْرُ اَيِدُ - تَحْيِيْبَةُ سَلَامٍ كَذَابُ

لَا طَهْرَ (۱) - (۲) اَفْعَالُ (اَشَاقِلُ يَتَشَاقَلُ) اَفْعَالُ (يَكْرَهُ اَيِدُ - اَمَّا زَانِقُصْ هَوَارُهُ وَاَزْمُوْرَاةُ

اَفْعَالُ (۱) - (۲) اَفْعَالُ (اَشَاقِلُ يَتَشَاقَلُ) اَفْعَالُ (يَكْرَهُ اَيِدُ - اَمَّا زَانِقُصْ هَوَارُهُ وَاَزْمُوْرَاةُ

مطلق با همزه وصل اند این باب اَفْعُلْ و اَفْعَالُ (۱) اَفْعَالُ (يَكْرَهُ اَيِدُ - اَمَّا زَانِقُصْ هَوَارُهُ وَاَزْمُوْرَاةُ

ج این هر دو فرع باب اَفْعُلْ و اَفْعَالُ (۱) اَفْعَالُ (يَكْرَهُ اَيِدُ - اَمَّا زَانِقُصْ هَوَارُهُ وَاَزْمُوْرَاةُ

س این سه ابواب (۱) اَفْعِيَالُ (اَهْبِيَا) اَفْعِيَالُ (اَهْبِيَا خَا) (۲) اَفْعِيَالُ (اَسْتَلَمَ اَسْتَلَمَ

اَهْبِيَا خَا) (۲) اَفْعِيَالُ (اَسْتَلَمَ اَسْتَلَمَ) اَفْعِيَالُ (اَسْتَلَمَ اَسْتَلَمَ) (۳) اَفْعِيَالُ (اَذْكُوْا اَذْكُوْا

(۳) اَفْعِيَالُ (اَذْكُوْا اَذْكُوْا) اَفْعِيَالُ (اَذْكُوْا اَذْكُوْا) اَفْعِيَالُ (اَذْكُوْا اَذْكُوْا) (۴) اَفْعِيَالُ (اَذْكُوْا اَذْكُوْا

مطلق با همزه وصل اند اینها را جزا اعتبار نکردند ج اَفْعِيَالُ (اَذْكُوْا اَذْكُوْا) اَفْعِيَالُ (اَذْكُوْا اَذْكُوْا

از ندرت ساقط الاعتبار اند) و امثال رابع باب است -

(۱) اَفْعَالُ (اَكْرَمُ يَكْرُمُ اَكْرَمًا مَكْرُمًا) (۱)

بدانکه غرضه این باب قطعی است پس درج ساقط نمیکرد -

(۲) تَفْعِيْلُ (اَكْرَمُ يَكْرُمُ اَكْرَمًا مَكْرُمًا) (۱)

(۱) اَفْعَالُ (اَجُوْذُ حَجُوْذُ اَجُوْذُ اَحْمُوْذُ) (۱)

(س) این دو باب (۱) اَفْعُلْ (لَا طَهْرَ يَطْهَرُ) اَفْعَالُ (يَزِيْرُ اَيِدُ - تَحْيِيْبَةُ سَلَامٍ كَذَابُ

لَا طَهْرَ (۱) - (۲) اَفْعَالُ (اَشَاقِلُ يَتَشَاقَلُ) اَفْعَالُ (يَكْرَهُ اَيِدُ - اَمَّا زَانِقُصْ هَوَارُهُ وَاَزْمُوْرَاةُ

اَفْعَالُ (۱) - (۲) اَفْعَالُ (اَشَاقِلُ يَتَشَاقَلُ) اَفْعَالُ (يَكْرَهُ اَيِدُ - اَمَّا زَانِقُصْ هَوَارُهُ وَاَزْمُوْرَاةُ

مطلق با همزه وصل اند این باب اَفْعُلْ و اَفْعَالُ (۱) اَفْعَالُ (يَكْرَهُ اَيِدُ - اَمَّا زَانِقُصْ هَوَارُهُ وَاَزْمُوْرَاةُ

ج این هر دو فرع باب اَفْعُلْ و اَفْعَالُ (۱) اَفْعَالُ (يَكْرَهُ اَيِدُ - اَمَّا زَانِقُصْ هَوَارُهُ وَاَزْمُوْرَاةُ

س این سه ابواب (۱) اَفْعِيَالُ (اَهْبِيَا) اَفْعِيَالُ (اَهْبِيَا خَا) (۲) اَفْعِيَالُ (اَسْتَلَمَ اَسْتَلَمَ

اَهْبِيَا خَا) (۲) اَفْعِيَالُ (اَسْتَلَمَ اَسْتَلَمَ) اَفْعِيَالُ (اَسْتَلَمَ اَسْتَلَمَ) (۳) اَفْعِيَالُ (اَذْكُوْا اَذْكُوْا

(۳) اَفْعِيَالُ (اَذْكُوْا اَذْكُوْا) اَفْعِيَالُ (اَذْكُوْا اَذْكُوْا) اَفْعِيَالُ (اَذْكُوْا اَذْكُوْا) (۴) اَفْعِيَالُ (اَذْكُوْا اَذْكُوْا

مطلق با همزه وصل اند اینها را جزا اعتبار نکردند ج اَفْعِيَالُ (اَذْكُوْا اَذْكُوْا) اَفْعِيَالُ (اَذْكُوْا اَذْكُوْا

از ندرت ساقط الاعتبار اند) و امثال رابع باب است -

(۱) اَفْعَالُ (اَكْرَمُ يَكْرُمُ اَكْرَمًا مَكْرُمًا) (۱)

بدانکه غرضه این باب قطعی است پس درج ساقط نمیکرد -

له
که از ابواب متماثل اند چنانکه
می آید ۱۲

۵۴
بیبی فریدون مصیبت زنده را ۱۳

۵۵
سپارکبیا و دادون ۱۳

۵۶
چاپو سی کردن ۱۳

۵۷
دیوار و کشتن ۱۳

۵۸
در اصل نشد کون بود ۱۳

۵۹
دوا اصل و کشتا بود ۱۳

۶۰
میخواهند یا میدیگر باقیها ۱۳

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

(١) فَعَلَّكَ جَلِبْ جَلِبْ جَلْبِيَّةٌ مَجْلِبٌ لَمْ

(۲) فِعْلًا (خِيعِلْ يَخِيعِلْ خِيعَلَةٌ خِيعِلٌ)

(۳) فَوَعَلَا (جَوَابٌ مُجَوِّبٌ جَوَابَةٌ مُجَوِّبَةٌ)

(۴) فعیله (شریف یشریف شریفه مشرفه)

(۵) فَعُولَةٌ (جَهْلٌ يَجْهَلُ جِهْلًا فَجْهْلًا فَجْهْلًا فَجْهْلًا)

(۴) فَعَلْتُ قُلُوبَ يُقْلِنِ قُلُوبَ مُقْلِنِ

(٢) فعلاة قلبي يقلسي قلساء مقلس (٧)

(س) ابواب ذیل (۱) یَفْعَلْکَ (یَفْعَلْکَ) (۲) تَفْعَلْکَ

(نَرْجِسَةٌ - تَرْفَلَةٌ) (۳) نَفْعَلَةٌ (نَرْجِسَةٌ) (۴)

هَفَعْلَةٌ (هَلَقَتْ) (ه) سَفَعْلَةٌ (سَنَسَتْ) (س)

مفعلة (مرجبة - مسهلة) (٤) فاعلة (٥) تائبلة (٦)

شَعَلَتْ (فَتْرِصَةً) (٩) فَهَجَلَتْ (رَهْبَلَةً) (١٠) فَفَعَلَتْ

دَنْقَعَةٌ (١١) فَعَالَةٌ (بِرْأَلَةٌ) (١٢) نَحْمَلَةٌ

فعلية (١٣) غلصة (١٤) فغلة (١٥)

خلیسیہ (۱۵) فعلتہ (علونہ) ہم ملحق برامی

عرواند اینها را چرا اعتبار زلزدند **ج** ایها بوجه ندرت ساقط

[illegible]

لیکن چنانکه سیم آنها را از راه فلفط اصلی قرار داده اند پس وزن آنها
برین تقدیر تفعّل باشد نه تمفعّل پس لمحق بتسّر بل
باشد لهذا آنها را بابی جدا گانه اعتبار نکردند

لمحق با حَرَجَم را دو باب است -

(۱) اِفْعِلَالٌ (اَفْعِلْسَسْ يَفْعِلْسَسْ)

اَفْعِلْسَسْ اَمَقْعِلْسَسْ

(۲) اِفْعِلَالَةٌ (اَسْلَنْقِي يَسْلَنْقِي)

اَسْلَنْقَاءٌ مُسْلَنْقِي

(س) این دو باب (۱) اَفْوَعَل (اَحْوَصَل) (۲)

اَفْعَمَل (اَهْرَمَع که اصلش اَهْرَمَع بود) هم لمحق با حَرَجَم

اند چرا اینها را اعتبار نکردند ج از جهت ندرت س این دو باب

(۱) اَفْعَلَل (اَبْيَضَص) (۲) اَفْوَعَل (اَكْهَدَد)

لمحق با فِشَعَر اند چرا اینها را اعتبار نکردند و لمحق بر باعی فریاد

سه قسم قرار دادند ج بوجه ندرت

بدانکه حروف اَتَيْن در هر مضارع معروف مفتوح

باشد مگر در مضارع عی که ماضی آن چهار حرفی بود

له
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
شدن ۱۲
اَسْلَنْقَاءٌ و اَسْلَنْقَاءٌ
۱۳

اَحْوَصَل و اَحْوَصَل
۱۴
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۱۵
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۱۶
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۱۷

۱۸
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۱۹
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۲۰
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۲۱
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۲۲
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۲۳
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۲۴
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۲۵
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۲۶
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۲۷
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۲۸
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۲۹
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۳۰
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۳۱
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۳۲
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۳۳
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۳۴
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۳۵
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۳۶
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۳۷
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۳۸
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۳۹
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۴۰
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۴۱
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۴۲
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۴۳
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۴۴
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۴۵
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۴۶
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۴۷
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۴۸
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۴۹
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۵۰
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۵۱
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۵۲
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۵۳
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۵۴
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۵۵
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۵۶
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۵۷
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۵۸
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۵۹
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۶۰
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۶۱
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۶۲
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۶۳
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۶۴
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۶۵
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۶۶
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۶۷
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۶۸
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۶۹
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۷۰
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۷۱
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۷۲
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۷۳
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۷۴
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۷۵
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۷۶
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۷۷
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۷۸
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۷۹
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۸۰
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۸۱
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۸۲
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۸۳
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۸۴
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۸۵
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۸۶
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۸۷
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۸۸
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۸۹
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۹۰
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۹۱
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۹۲
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۹۳
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۹۴
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۹۵
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۹۶
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۹۷
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۹۸
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۹۹
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ
۱۰۰
اَفْعِلْسَسْ و اَفْعِلْسَسْ

که در آن حروف آتین مضموم باشد.

بدانکه غیر اهل حجاز علامت مضارع غیر یاء مکسور
خوانند اگر عینش مفتوح و عین ماضیش مکسور بود
یاد اویش همزه وصل یا تائی زانده مظهره بود.
و در یابی و مضارع نحو و جل یارائیه مکسور خوانند

اصطلاحات

بدانکه جمله افعال و اسماء متکلمه چهار نوع است
صحیح - مهور - معتل - مضاعف -

صحیح آنست که از حروف اصولش همزه و حرف
علت نبود و نه دو حرف متجانس (ضرب - بخت -
رجل - جعفر - فردق)

همچون آنکه از اصولش همزه بود و آن سه قسم
ست - مهور فا (امر) مهور عین (جواب)
مهور لام (قرا)

مهور فا از پنج باب آید (نضکس ف) -
مهور عین از چهار باب (فکس ض)

چنانکه در باب افعال
تفصیل مضافه
علاوه بر مضافه

و آنست که
و تفصیل
نحو و جل
از باب است

و تفصیل
و تفصیل
و تفصیل

و تفصیل
و تفصیل
و تفصیل

و تفصیل
و تفصیل
و تفصیل

لهذا علامت درین
نظر از علامت درین
اشا است تا که درین
اقل داشتند
نام که درین
که بدان
قال گفت
یا مع
فیه
بود
دری
تجدید

مهور لام نیز از پنج باب (فکس ض ن)

اس مهور که از اصولش دو همزه بود (اجاء جاء)
از اجزاء اعتبار نکردند چو به وجه ندرت آن

مُعْتَل آنکه از اصولش حرف علت بود - و آن
دو نوع است (۱) مفرد که در و یک حرف علت بود
(۲) لقیف که در و دو حرف علت بود -

مفرد سه قسم است - معتل فا و آنرا مثال هم گویند
(وَعَدَ - یَسَرَ) معتل عین و آنرا اجوف و ذواته
نیز خوانند (قَالَ - بَاعَ) معتل لام و آنرا ناقص
و ذوالاربعة نیز نامند (دَعَا - رَهَى)

لقیف دو قسم است (۱) لقیف مفروق که
فا و لاش حرف علت باشد (قَاتَى) (۲)
لقیف مقرون که عین و لاش یا فا و عینش
حرف علت باشد (طَوَّى - يَوْمٌ)

مثال واوی از پنج باب آید (ضففسك) و مثال یائی
نیز از پنج باب (ضففسك ج) اجوف واوی از چهار آید

نظر از علامت درین
اشا است تا که درین
اقل داشتند
نام که درین
که بدان
قال گفت
یا مع
فیه
بود
دری
تجدید
نظر از علامت درین
اشا است تا که درین
اقل داشتند
نام که درین
که بدان
قال گفت
یا مع
فیه
بود
دری
تجدید

بایک
بایک

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹

(۶) رَو (مخفف رابا ز آوردن) (قولاً)

(۷) زیادت (حرفی را افزودن) (اِنت)

(۸) قلب (ترتیب حروفِ کلمہ را و از گون کردن) (ایسی) ۵۳

(۹) بَیِّن بَیِّن (همزه ر میانی همزه و میانی حرف علقی خواندن).

و این را تسهیل هم نامند و بین بن و گوشت است به همراهه را

میان همزه و میان حرف علتی خواندن که وقتی حرکت همزه است (سؤال)

سَلِّمْ رَوْفَ) واین را بین بن قریب و بین بن مشهور خوانند

بسم الله الرحمن الرحيم

مذمت (سُئِلَ) واین را بنین بنین بعید و غیر مشهور نامند

٥٤
١٠) مُضَارَعَت (حرفی راء متاعرف و مکرر خواندن) اَصْدَقِي

علا و تعلا من تخفف حرف علت را گویند

خواه باد از باد باشد باد غم و خواه ما سکان باشد تا تو بک خواه

مذوق باشد بایر و خواه نزاد است باشد با قلب

الف وفه فته وأخت آل است - وما وفه

موافق ۱۲ - مناسب ۱۲

۳۰۰ ریه سینه خون عادت (وای) را وقتیکه پاک شدند

در نقل (که در اصل
نقشینه نقل است) وادکه

افغانستان

١٥٠٠

بسم الله الرحمن الرحيم

در اصل

وَمِنْهُمْ مَنْ

شماره ۱۰۰

طريق

مجلس شورای ملی

۱۵۰۰ میانه

مؤلفانہ

کتابخانه ملی افغانستان

ایک

سیدان ہندوستان

...

سید محمد علی

کتابخانه

تاریخ

پیشانی

فصل في بيان

حرف عطف

○

9

مجلس شورای اسلامی

الحمد لله رب العالمين

2017

حرف لین نامند - و هرگاه حرکت با قبل اینها موافق باشد
باشد حرف مد نیز خوانند - و گاهی حرف مد و لین مطلق
حرف علت اطلاق کنند -

فصل اصول تخفیف
در اعداد ۱۲
همزه

ق هر همزه منفرد که ساکن باشد و با قبل وی متحرک
رو باشد که آن همزه را با الف بدل کنند اگر با قبل وی
مفتوح باشد - و با و بدل کنند اگر با قبل وی مضموم باشد -
و بیابدل کنند اگر با قبل وی مکسور باشد (رَأْسٌ - بُؤْسٌ -
ذِئْبٌ - که در اصل رَأْسٌ - بُؤْسٌ - ذِئْبٌ بوده است)
س در نَأْوٌ که در اصل نَأْمٌ بود همزه منفرد ساکن با قبل آن
مفتوح موجود است پس چرا همزه را با الف بدل نکردند چ در اینجا قاعده
ادغام نیز یافته شد و هر جا که قاعده ادغام با قاعده تخفیف همزه
جمع آید ادغام را مقدم دارند پس در نَأْوٌ که در اصل نَأْمٌ
بود قاعده ابدال همزه با الف یافته شد پس چرا بدل نکردند چ
در اینجا قاعده اعلال نیز یافته شد و هر جا که قاعده اعلال با قاعده

غیر ساکن باشد یا متحرک
و خواه حرکت با قبل موافق
باشد یا مخالف ۱۲

تخفيف همزه جمع آید اعلال را تقدیم باشد

ق هر همزه منفرد که متحرک باشد و ما قبل وی ساکن
بسكون غير لازم روا باشد که حرکت همزه با قبل دهند و
همزه را حذف کنند (يَسْلُ - شَيْءٌ - جَيْلٌ - يَرْهَى خَاةٌ -
اَتَّبِعُوا اَمْرَهُمْ - که در اصل - يَسْعَلُ - شَيْءٌ - جَيْسَلُ -
يَرْهَى آخَاةٌ - اَتَّبِعُوا اَمْرَهُمْ بوده است)

س در پیرای - پیرای که در اصل یَرْهَى - یَرْهَى بزرگ آوازه
نارو می یابست که حذف همزه جائز بود واجب چرا اگر دید ج درین
هر دو صیغه و در اکثر تقریفات آن حذف همزه بر خلاف قیاس واجب
ق هر همزه منفرد که متحرک باشد و ما قبل آن واو یا
یای ساکن زائده بود روا باشد که آن همزه را با واو
بدل کنند اگر ما قبل آن واو باشد و با یا بدل کنند اگر
ما قبل آن یا باشد و بعد ابدال و غام واجب است -
(خَطِيئَةٌ - مَقْرُوءَةٌ - اَقْلِيَسٌ که در اصل خَطِيئَةٌ -
مَقْرُوءَةٌ - اَقْلِيَسٌ بوده است)

س در جیل که در اصل جَيْسَلٌ بود همزه منفرد متحرک

س
ساکن بسكون لازم
لین زائده و یا ی تخفیف و
نون انفعال شود ساکن
بسكون غير لازم
ما سوا آنجا
تجدید اکثر بیاض است
که در مصدر بیاض
فلان و اسم فاعل و اسم
مفعول و اسم که در اسم
تفصیل هر دو صیغه یکجای
اینجا حذف همزه واجب است

ما قبل آن یا ی ساکنه زائده یافته شد چرا همزه را با یا بدل نکردند
در قاعده مذکوره شرط است که واو یا الحاقی نباشد و در جَعَلْ
یا الحاقی است زیرا که جَعَلْ با جَعْفَرٍ ملحق است پس در اَتَّبِعُوا
اَمْرَهُمْ همزه منفرد و متحرک ما قبل آن واو ساکنه زائده موجود است
چرا همزه را با واو بدل نکردند لکن اَتَّبِعُوا از اَتَّبِعُوا زائده است
زیرا که واو مذکور ضمیر مرفوع است و ضمیر مرفوع کلمه براسه است نه زائده
ق هر همزه منفرد که متحرک باشد و ما قبل آن الف
آن همزه را بین بین قریب خوانند (سَأَلْ -
يَسْأَلُ - سَأَوْا -)

ق هر همزه منفرد که متحرک باشد و ما قبل آن نیز متحرک
آن همزه را (حَبِيل) نه اشکل است (سَأَلَ - مَاءٌ - جَوْنٌ -
سَعَى - مُسْتَهْرَجٌ - سَيْلٌ - رَوْفٌ - مُسْتَهْرَجُونَ -
مَرْجُومٌ) از این اشکال نهگانه رواست که همزه را در مثل
مَاءٌ یا - و در مثل جَوْنٌ با واو بدل کنند و باقی اشکال
نهگانه بین بین قریب خوانند -

ق هرگاه دو همزه در یک کلمه جمع آیند و همزه اول متحرک

یعنی جمع یک همزه منفرد
و ما قبل آن ساکن باشد

یعنی جمع یک همزه منفرد
و ما قبل آن متحرک باشد

باشد و دوین ساکن واجب است که همزه دوم را بوقوع
حرکت همزه اول بدل کنند یعنی با الف بدل کنند اگر همزه
اول مفتوح باشد و بواو بدل کنند اگر همزه اول مضموم باشد
و بیا بدل کنند اگر همزه اول مکسور باشد (اَمِنْ - اَوْمِنْ - اُؤْمِنْ -

اَيْمَانًا که در اصل اَمِنْ - اَوْمِنْ - اُؤْمَانًا بوده است)
(سُكُلٌ - خُذْ - هُرْ - در اصل اُءْكُلْ - اُؤْخُذْ -

اُؤْهَرْ بوده است بر بنیای قاعده مذکوره درین هر سه کلمه

ابدال همزه ثانی با و او واجب بود و هر دو همزه را حذف چنانکه در

همزه ثانی حذف کردند بر خلاف قیاس: همزه اول همزه وصل بود که

بجست سکون همزه ثانی آورده بودند زیرا که ابتدا بساکن متعذر است

و چون همزه ثانی را حذف نمودند ضرورت همزه اول باقی ماند

پس آنرا نیز حذف کردند بدانکه حذف در سُكُلٌ و خُذْ واجب است

و در هُرْ جائز. لیکن در ابتدا هُرْ اَنْصَحْتُ از اُؤْهَرٌ و در وصل

اُؤْمِنْ اَنْصَحْتُ (از مِّنْ)

ق هرگاه دو همزه در یک کلمه جمع آیند و هر دو متحرک

باشند پس اگر یکی ازینها مکسور باشد همزه ثانی را بیا بدل

۴
مِنْ وَاَصْبَحْنَا نَكْمَةً
يَا قُلُوبَنَا اِذَا بَلَغْنَا
سَبْعًا اَوْ اَعْلَى
اَمَلَكْنَا بِالْقُلُوبِ

ق چون همزه استفهام بر همزه قطع می آید رواست
که میان هر دو الفی بیفزایند (اَ اَنْتَ - اَ اِیْلَ - اَ اَحَدٌ
که در اصل اَ اَنْتَ - اَ اِیْلَ - اَ اَحَدٌ بوده است)

ق چون همزه استفهام بر همزه وصل مفتوح در آید
واجب است که همزه وصل مذکور را بین بین خوانند
یا با الف بدل کنند (اَلَا نَ - اَیْمَنُ اللّٰهُ که در اصل
اَلَا نَ - اَ اَیْمَنُ اللّٰهُ بوده است)

تنبیه

بدانکه تخفیف همزه لغت اکثر اهل مجازت علی
الخصوص قریش و اما غیر ایشان پس لغت شان
تحقیق همزه است -
اشادت ۱۷

فصل اصول اعلال

قواعد تخفیف حرف علت

ق هر دو که بعد فتحه علامت مضارع و قبل کسره افتد
آن و او را حذف کنند (یَعِدُ - یَنْبُ - که در اصل - یَوْعِدُ
یَعْدُنُ - بوده است)

قد مفتوح برای آنست که
اگر همزه وصل کسری یا مضارع
باشد حذفش اجابت
(اصطفاً)
اصطفاً
که در اصل آ اصطفاً
اصطفاً بود
آ اصطفاً التفت
بانه هم التفت
کنین ۱۲ ۱۱ ۱۰

س در یو عد و او را چرا حذف نکردند ج و او در اینجا بعد فتحه
علامت مضارع نیست بلکه بجزیمه است -

ق^{۲۳} هر واو که بعد فتحه علامت مضارع و قبل فتحه افتد
و عین یا لام او حرف حلقی باشد آن و او را نیز حذف
کنند (یَضَعُ - يَهْبُتُ که در اصل یَوْضَعُ و یَوْهَبُ بوده است)

س در یو حَل و او را چرا حذف نکردند ج در اینجا عین یا
لام حرف حلقی نیست -

ق^{۲۵} هر واو که در مصدر بر وزن فَعَلَ بجای فای کلمه
افتد و از مضارع آن حذف شده باشد آن و او را
نیز حذف کنند و عوض آن تا در آخر زیاده نمایند
(عِدَّةٌ - زَيْتَةٌ - ضِعَّةٌ - هِبَةٌ - که در اصل وَعْدَةٌ و زَيْتٌ و
وَضْعٌ و هِبٌ بوده است)

ق^{۲۶} هر واو یا که فای افتعال باشد آن و او و یا را
با تا بدل کنند و تا را در تا او غام نمایند (اِنْقَدَّ - اِنْقَسَرَ
که در اصل اِنْقَدَّ - اِنْقَسَرَ بوده است) س در
اَيْتَمَنَ - وَاوْتَمَنَ یا و او فای افتعال است چرا با تا بدل ننمودند

۵۴
حرف حلقی نشین
است و تقاضای
این حرف تا آخر
عین و حاء و عین
خارج است

ج در قاعده مذکوره شرط است که داو و یا بدل از همزه نباشد و
 در اینجا بدل از همزه است زیرا که در اصل **اَعْتَمَنَ** و **اَوْتَمَنَ** بوده
ق هر او و **ی** که ساکن باشد و با قبل و **ی** مکسور آن
 و او را بیا بدل کنند (مِیْزَانٌ - مِیْقَاتٌ) که در اصل
مِوْزَانٌ - مِوْقَاتٌ بوده است **س** در **اَجْلُواْ ظ** و
اَعْلُواْ ظ که هر دو **ا** ساکن است و با قبل آن مکسور و او را
 بیا چرا بدل نکردند چ درین قاعده شرط است که داو غیر مدغم باشد
 و در اینجا داو مدغم است -

ق هر یا یک که ساکن باشد و با قبل آن مضموم آن یا را
 بواو بدل کنند (مُؤَقِّنٌ - مَوْسِرٌ - طَوْبِی - کَوْسِی
 که در اصل مِیْقَنٌ - مِیْسِرٌ - طِیْبِی - کِیْسِی بوده است)
س در **سُیْرَتٌ - مِیْرَتٌ** - یا **ی** ساکن با قبل آن مضموم
 چرا یا را بواو بدل نکردند چ درین قاعده شرط است که یا غیر مدغم
 باشد و در اینجا یا مدغم است **س** در **جِجْکِی** - و **حِیْیَنُزِی** -
 که در اصل **جِجْکِی** - و **حِیْیَنُزِی** - بوده است یا **ی** ساکن غیر مدغم
 و با قبل آن مضموم است یا را چرا بواو بدل نکردند چ درین قاعده

شرط است که یای مذکور عین فعلی صفت نباشد و اینجا همچنین
 زیرا که چکی و ضیزی صفت اند معنی چکی (بنا بر خراشیده و
 شانها را حرکت دهنده - و معنی ضیزی کج و صاحب تم است -
 س بیض - و بیضان - که در اصل بیض - و بیضان
 بوده است در اینجا یای ساکن غیر مدغم و اقبل آن مضموم است
 یا را چرا بود و بدل نکردند ج درین قاعده شرط است که یای مذکور
 عین فعل و فعلان جمع افعل - فاعل باشد و اینجا
 همچنین است -

ق هر صفت اجوف یائی که بر وزن فاعل باشد
 ضمه اش را بکسر بدل کند (چکی - ضیزی که در اصل
 چکی و ضیزی بوده است) س در طوبی و کوسی
 که در اصل طیبی و کیسی بود چرا ضمه ابکسر بدل نکردند
 ج درین قاعده شرط است که فعلی صفت باشد و طوبی
 و کوسی اسم اند نه صفت چنانکه بالا گذشت -

ق هر صفت اجوف یائی که بر وزن فاعل یا فاعلان
 جمع افعل فاعل باشد ضمه اش را بکسر بدل کند

بلکه با تبادل کردن ج این ابدال شاذست یعنی برخلاف قیاس
 س أَحَدٌ - أَنَاكَ - أَكْمَاكَ - در اصل وَحَدٌ - وَفَاكَ
 وَسَمَاءٌ - بوده است در اینجا و او مضموم یا مکسور نیست پس این
 را با همزه چابدل کردن ج این ابدال نیز شاذست یعنی
 برخلاف قیاس س تَقْوَى در اصل وَتَقْوَى بود و اینجا
 و او را بکدام قاعده با تبادل کردن ج این ابدال نیز شاذست -
 ق و او مضموم که در وسط کلمه افتد و او باشد که آن
 و او را نیز با همزه بدل کنند (أَدْعُ - أُنْذِرُ - تَوَدُّ) -
 که در اصل أَدْعُ - أُنْذِرُ - تَوَدُّ (بود) س در
 تَقْوَى و او مضموم در وسط کلمه افتاده است چرا و او را با همزه
 بدل نکردند ج شرط قاعده آنست که و او شده نباشد و تَقْوَى
 و او شده دست س در تَقْوَى و او را چرا با همزه بدل
 نکردند ج شرط قاعده آنست که و او اصلی باشد و اینجا
 و او زائد است س در حَمَلٌ و و و او را چرا با همزه بدل
 نکردند ج شرط قاعده آنست که و او مذکور از حرف دیگر بدل
 نباشد و اینجا و او از همزه بدل است که در اصل حَمَلٌ و و و

(بدانکه بعضی واو بشد و واو زائد و واو بدل از حرف دیگر)

را نیز بهمه بدل میکنند -

ق هرگاه د و واو در اول کلمه جمع آیند و واو ثانی

ده باشد یا بدل از حرف زائد نباشد در هر دو صورت

واجب بود که واو اول را با همزه بدل کنند (ا و اصل -

اَوَّل - اَوْعَد - اَوَّلَى - اَوْحَى - که در اصل و و اصل -

وَوَّل - وَوَعَد - وَوَّلَى - وَوَّحَى - بود)

ق هرگاه د و واو در اول کلمه جمع آیند و واو ثانی ده

باشد و بدل از حرف زائد روا بود که واو اول را با همزه

بدل کنند (ا و اصل - اَوْرَى - که در اصل و و اصل -

وَوْرَى - بود)

ق هر و او و یا که متحرک باشد و ما قبل آن مفتوح

آن واو و یا را با الف بدل کنند (قَالَ - بَاعَ - دَعَى -

رَحَى - که در اصل - قَوْل - بَيْعَ - دَعَوَى - رَحَى - بود)

س در تَوَكَّلَ - وَتَكَيَّرَ - واو و یا متحرک است و قبل

آن مفتوح و او و یا را چو با الف بدل نکردند درین قاعده

داد دوم در و و اصل
و و ری بدل است از
الف و اصل و و ری
که با همزه و از باب
مفاعله اند - چون
ناتقند الف و جفتند
ما قبل و او و و و اصل
و و ری شد ۱۳

شرط است که داو و یا فاکلمه نباشند و اینجا داو و یا فاکلمه اند
در جمل^ه شئی^ی چرایا را بالف بدل نکردند چ شرط قاعده است
که حرکت داو و یا اصلی باشد و اینجا حرکت یا اصلی نیست بلکه از همه
نقل شده آمده است چنانچه در دوم قاعده مهر و بگذاشت س
در ارضیک^ی - جوزاک^ی - بیصنات^ی - چراو و یار بالف
بدل نکردند چ نیز شرط قاعده است که حرکت داو و یا لازم باشد
نه عارض و اینجا حرکت داو و یا عارض است نه لازم س در
کیص^ی بن^ی چرایا را بالف بدل نکردند چ نیز شرط قاعده است که
فتحه ماقبل داو و یا در کلمه دیگر نباشد و اینجا لام تا کید مفتوح کلمه
دیگر است س زرطوی^ی - جی^ی - ارضوی^ی داو و یار اچرا بالف
بدل نکردند چ نیز شرط قاعده است که داو و یا عین کلمه لقیف
مقرون نباشد و در طوی^ی و جی^ی داو و یا عین کلمه لقیف مقرون
و در ارضوی^ی نیز داو و یا عین کلمه لقیف مقرون است حکما س در جواد^ی
طویل^ی - غیوی^ی داو و یار اچرا بالف بدل نکردند چ نیز شرط
قاعده است که داو و یا قبل از زده زانده نباشد و اینجا قبل از زده
زانده واقع شده س در دعوی^ی - رمی^ی داو و یار اچرا بالف

۵
 از معنی از این افعال
 است اسلش از معنی بود
 بروزن از باب ثانی مؤنث
 افعل از باب ثانی مؤنث
 است پس هر دو را در اینجا
 اصلی نیست بلکه یکی از هر
 اصلی و دیگری از آنست
 و در تعریف مقرون دو حرف
 و در تعریف مکمل و لازم
 علت که معین مکمل و لازم
 واقع شوند اصلی بی عین
 پس از معنی
 باشد لکن درین مقرون
 هر دو را در اینجا جمع آمده اند
 که صورت یقین مقرون
 پیدا نشده پس بر دی نیز
 حکم یقین مقرون جاری
 کردند و حکم یقین مقرون
 گردید ۱۲

بدل نکردند چ نیز شرط قاعده آنت که واو و یا قبل از الف
 تشبیه نباشد و اینجا پیش از الف تشبیه واقع شده پس **عَصِيٍّ**
 و **رَجَوِيٍّ** و او را چرا با الف بدل نکردند چ شرط قاعده آنت
 که واو و یا قبل از یای مشدده نباشد و اینجا همچنین است پس
كِدْرَمَيْتٍ چرا با الف بدل نکردند چ دیگر شرط قاعده آنت که واو
 و یا قبل از نون تاکید نباشد و اینجا همچنین است پس **دَرْدَرَانٍ**
هَيْجَانٍ - **صَوْرَانٍ** - **حَيْكَلٍ** چرا با الف بدل نکردند چ
 دیگر شرط قاعده آنت که کلمه که دران واو و یا باشد آن کلمه وزن
فَعْلَانٌ و **فَعْلَانٍ** نباشد و **دَرْدَرَانٍ** - **هَيْجَانٍ** بروزن
فَعْلَانٍ است و **صَوْرَانٍ** و **حَيْكَلٍ** بروزن **فَعْلَانٍ** است پس
عَوْدٍ - **صَيْدٍ** - **اِجْتَوَدَ** چرا بدل نکردند چ دیگر شرط قاعده
 آنت که کلمه که در وی واو و یا باشد کلمه دیگر را هم معنی نباشد که
 در وی قاعده تعلیل واو و یا یافته نشود و **عَوْدٍ** - **صَيْدٍ** -
اِجْتَوَدَ هم معنی **اِعْوَدَ** - **اِصْيَدَ** - **اِجْتَادَرَتَ** و درین
 کلمات قاعده تعلیل واو و یا یافته نمیشود پس **قَوْدٍ** - **غَيْبٍ** -
رَوْدٍ - **تَوَلَّى** - با آنکه جمله شرط قاعده موجد است چرا بدل نکردند

ج درین کلمات تصحیح شاذ است

ق هرگاه بحکم قاعده سی و هشتم^{۳۲} واو و یا را با الف بدل کنند پس اگر بعد الف حرفی ساکن بمقارن الف باشد الف را بعلت اجتماع ساکنین بیفکنند (دَعَمْتُ - رَمْتُ - دَعَمْنَا - رَمْنَا) که اصل اینها دَعَوْتُ - رَمِيتُ - دَعَوْنَا - رَمِيتَا بود) س تا در دَعَوْتُ و رَمِيتَا

ساکن نیست پس بعد ابدال واو و یا با الف اجتماع ساکنین نشود چرا الف را انداختند ج تا درینها و را صل ساکن بود و بعد زیادت الف تنقیه متحرک گشته است پس این حرکت عارضی اعتبار را نشاید -

ق هرگاه بحکم قاعده سی و هشتم^{۳۳} از مینه با ضی ثانی مجز الف بساقط شود پس اگر با ضی کو را جوف یائی یا از باب بیع باشد فاکله را کسر دهند و زیه ضمه (بَعْتُ - خَفْتُ - قُلْتُ - طَلْتُ) که در اصل بَبَعْتُ - خَوَفْتُ - قَوَّلْتُ - طَوَّلْتُ بوده است

ق هر واو و یا که غیر با ضی مجهول بود و در معروف تعیل یافته باشد کسره آنرا با قبل دهند بعد از آن حرکت قبل و او را یا گردانند یا کسر آنرا بیفکنند و یا را واو کنند (قِيلَ - بِيْعَ - اخْتِيَرَ -

در تصویرت اشکام کسره
بیخته راست ۱۲

اِنْقِيْدَ - يَأْخُذُ - اِنْقُوْرَ - اِنْقُوْدَ - که در
اصل قِوْلَ - بِيْعَ - اِخْتِيْرَ - اِنْقُوْدَ -
بوده است .

ق چون عین ماضی مجهول با اجتماع ساکنین بهفتید در
ماقبل می کسره خالص و اشتام کسره بضمه و ضمه خالص
هر سه وجه و است (قُلْتُ - بَعْتُ - اِخْتِيْرْتُ - اِنْقُدْتُ)
که در اصل قَوْلْتُ - بِيْعْتُ - اِخْتِيْرْتُ - اِنْقُوْدْتُ -
بود و کسره خالص شهر و افصح است -

ق هر او و یا که متحرک باشد و اما قبل آن ساکن بسکون
غیر لازم حرکت آن واو و یا را با مقبل هند (يَقُولُ يَبِيْعُ
مَعُوْنَةً - مَسِيْرًا - مُقِيْمًا - مَقُوْلًا - مَبِيْعًا - که در اصل
يَقُوْلُ - يَبِيْعُ - مَعُوْنَةً - مَسِيْرًا - مُقِيْمًا - مَقُوْلًا -
مَبِيْعًا - بوده است) س در سایر - سُوِيْرَ - ضَبِيْعًا -
حرکت واو و یا را چرا با مقبل ندا و ندج باقبل واو و یا درینجا
ساکن بسکون لازم است زیرا که لین زائد است و لین زائد
ساکن بسکون لازم بینا شد س در دَلُوْ - فُلُوْ - دَعُوْ -

۴
غائب در صیغہ جمع
ماضی و مضارع
ماضی و مضارع

سفید شد **س** در اَعْوَرَ دَلَّصِيْدًا چرا حرکت با قبل
 ندادند **ج** نیز شرط قاعده است که کلمه که دران واو و یا باشد
 آن کلمه بعضی عیب نبود و در اینجا معنی عیب یافته شده که
 اَعْوَرَ بمعنی یک چشم شد و دَلَّصِيْدًا بمعنی کج کردن شد
س در جَهْوَرٍ و شَرِيْفٍ چرا با قبل حرکت ندادند **ج**
 نیز شرط قاعده است که کلمه که دران واو و یا باشد آن کلمه
 ملحق نبود و جَهْوَرٍ - شَرِيْفٍ ملحق است بَدَحَرَجٍ **س** در
 مَقُولٍ - مَحْطُوطٍ چرا حرکت با قبل ندادند **ج** نیز شرط قاعده
 است که واو و یا در اسم آله نباشد و مَقُولٍ - مَحْطُوطٍ
 آله است **س** در مَا اَقُولُهُ - مَا اَبِيْعُهُ - اَقُولُ بِهِ -
 اَبِيْعُ بِهِ چرا حرکت با قبل ندادند **ج** نیز شرط قاعده است
 که واو و یا در فعل تعجب نباشد و بیغمهای مذکوره افعال
 هستند که معنی مَا اَقُولُهُ و اَقُولُ بِهِ چه گویم است و معنی
 مَا اَبِيْعُهُ و اَبِيْعُ بِهِ چه فروشنده است **س** اَعْلِيْنَ
 اَعْلِيْنَ - اَدْوَر - اَعْلِيْنَ - اَنْوَار - اَضْيَاء - تَمِيْزُ
 تَمِيْزُ چرا حرکت با قبل ندادند **ج** نیز شرط قاعده است

که کلمه که در آن واو و یا باشد آن کلمه چنان ریشه فعل نبود که
 در اول آن حرفی از حروف آتین باشد پیش از تعلیل یا بعد
 از تعلیل بر وزن مشهور فعل بود و در کلمات مذکوره این شرط
 یافته نمیشود زیرا که در اول هر یکی از اینها علامت مضارع موجود
 است و چهار اولین پیش از تعلیل بر وزن ^{یعنی یکی از حروف آتین ۱۲} أَفْعَلُ و أَفْعُلُ هستند که وزن مشهور فعل مضارع متکلم است و چهار آخرین
 بعد از تعلیل بر وزن مشهور فعل میگردند زیرا که بعد از تعلیل
 أَخَافُ - تَصِيرُ - تَمِيزُ - بر وزن أَخَافُ و تَبِيعُ میگردند
 که وزن مشهور فعل است -

تثین و خصوصیت
 حرکت حرف آخر در
 وزن معتبر نیست ۱۲

ق هرگاه بحکم قاعده چهل و یکم حرکت واو دیا را با قبل
 دهند پس اگر حرکت واو و یا افتحه باشد واو و یا را با الف
 نیز بدل کنند يُقَالُ - يُبَاعُ - يُخَافُ - أَقَامُ - سُتَقَامُ
 که در اصل يَقُولُ - يُبِيعُ - يُخَوِّفُ - أَقُومُ - أَسْتَقُومُ
 بوده است (س در مَدَّيْنِ - مَشُورَةً - مَصِيدَةً -
 مَقُودَةً - مَكُوزَةً - أَخْبِلَتْ - أَغْيَمَتْ - اِعْوَلْ -
 أَطُولُ - أَطِيبَ - أَجُودَ - اِسْتَحْوَذَ - اِسْتَرْوَحَ -

چرا تعیل نکردنچ تصحیح این کلمات بشاؤت -

ق در قاعده چهل و یکم و چهل و دوم اگر بعد از
و یا و الف حرفی ساکن باشد آن و او و یا و الف را
حذف کنند و در مصدر باب افعال استفعال عوض الف
تا هم و را آخر زیاده کنند لَمْ يَقُلْ - لَمْ يَجْ - لَمْ يَقُلْ -
لَمْ يَجْ - اِقَامَةٌ - اِسْتِقَامَةٌ - که در اصل لَمْ يَقُولْ
لَمْ يَجِيعْ - لَمْ يَقُولْ - لَمْ يَجِيعْ - اِقْوَامٌ - اِسْتِقْوَامٌ

بوده است)

ق هرگاه بحکم قاعده چهل و یکم در اسم مفعول ثلاثی
مجر و اجوف یا بی صمه یا بما قبل دهند صمه منقولند
و در اسم مفعول را بیانی نیز بدل کنند (مَبْدُوعٌ - مَدْبُوتٌ -
که در اصل مَبْدُوعٌ - مَدْبُوتٌ بوده است) لاکن در
اسم مفعول مذکور یا پندی قاعده چهل و یکم
چندان ضروری نداشته اند و لهذا در اسم مفعول مذکور
تصحیح نیز بسیار آمده است (مَبْدُوعٌ - مَبْدُوعٌ - مَدْبُوتٌ -
مَدْبُوتٌ -)

مدنیوت (-)

وصفی است و در فعل جمع أَهْلٌ و وصفی ضمّه را بکسر بدل کردن
واجب نیست ضمّه کسره هر دو جائز دارند پس می توانی هر دو
جائز است -

ق هر دو که عین مصدر بعد کسره بود و در فعل تعلیل
یافته باشد آن و او را بیا بدل کنند در قیامه قیامه
که در اصل قَوْمٌ - قَوْمٌ بوده است فعل آن قائم است که
در اصل قَوْمٌ بوده پس در جوازاً - لَوْ اِذَا و او را چرا
بیا بدل نکردند ج در فعل آنها که جاذز - لا و دست
و او بر اصل خود است پس در جوازاً که مصدر حال است
و لَوْ اِذَا که مصدر نازل است شرائط قاعده یافته میشود چرا
و او را بیا بدل نکردند ج تصحیح این کلمات شاذ است -
ق هر دو که عین جمع بعد کسره بود و در فعل تعلیل
یافته باشد آن و او را نیز بیا بدل کنند در قیامه
چیزاً که در اصل دَوْمٌ - جَوَاذٌ بوده است و اصل آنها
دَوْمَةٌ - جَوْدَةٌ است که در اصل دَوْمَةٌ - جَوْدَةٌ
بوده پس در سرائعاً و او را چرا بیا بدل نکردند با آنکه در

و او درین قاعده
تعلیل یافته است
و او درین قاعده
تعلیل یافته است

رِیَای که واحد آن است و او تعلیل یافته است چه رِیَای در اصل
 رِیَای بوده است ج شرط قاعده آنست که داوند کور در
 لیف مقرون نباشد و اینجا در لیف مقرون است پس اگر
 این تعلیل در وی جاری گشت اجتماع اعلا لیلن لازم آید پس در
 حَیج چرا و او را بیا بدل نکردند با آنکه در واحد وی که حَاجَه
 است و اصل وی حَیج بود و او تعلیل یافته است و لیف مقرون
 هم نیست ج این تصحیح شاذ است پس در طوآل چرا و او را
 بیا بدل نکردند ج در واحد آن که طویل است و بر اصل خود
 پس در حِیَّاد طِیَّال که اصل آن حِیَّاد طوآل بوده
 است و او را چرا بیا بدل کردند حال آنکه در واحد آن که حِیَّاد طویل
 است و او بر اصل خود است ج این تعلیل شاذ است +

ق هر او که عین جمع بعد کسره و قبل الف بود و در واحد
 ساکن باشد آن و او را نیز بیا بدل کنند (ریاض)
 حِیاض که در اصل رِیاض - حِیاض بوده است - واحد
 اینها رِوض - حِوض است - پس در عودَه - کوزَه -
 چرا و او را بیا بدل نکردند با آنکه او در واحدش که عودَه و

داود درین بقاعده تعلیل
 یافته است ۱۲

این حِیَّاد غیر آن حِیَّاد
 که در اشده سابقه گشته
 چرا و او را بیا بدل کردند
 و این حِیَّاد حِیَّاد حِیَّاد
 در متن تصریح یافته است ۱۲

گذاشت ساکن است ج و او در عودت ک - کوزة قبل نیست
 س در تیر که اصلش تیر بود و واحدش تیر است چرا
 و او را بیابندل کردند با آنکه در اینجا نیز وا قبل الف نیست ج این
 تعلیل شاذ است -

ق هر او و یا که عین فاعل بود و در فعل تعلیل یا فاعل
 آن و او و یا را به همزه بدل کنند (قائِل - بایع که در اصل
 قائل - بایع بوده است) س در عا و ز - صا و ز و او
 و یا را به همزه چا بدل نکردند ج در فعل اینها که عود و صید است
 و او بر اصل خود است (شرط قاعده بنگرید) س در طا و ز - را و ز
 که در اصل طا و ز - را و ز بود و بیت و او و یا را به همزه چا بدل
 نکردند ج در فعل اینها که طوی و روی است و او بر اصل خود
 (شرط قاعده بنگرید)

ق هر او و یا که عین فاعل بود و مر او را فعل نمودن
 و او و یا را نیز به همزه بدل کنند (عائِل - سائِل که در اصل
 عا و ط - سائِل بوده است)

ق هر الف زانده که در جمع اقعی قبل الف جمع افتد

حاشیه صفحه ملاحظه
کنند

آن الف را با و بدل کنند (ضَوَارِبُ) - قَوَارِيرُ - جمع

ضَوَارِبُهُ - قَارُورَةٌ (س) جمع اَقْصَى چیست ج

جمع اَقْصَى جمعیت که موازن مَفَاعِلُ یا مَفَاعِلُ بود و وزن ۱۲

صوری - اول جمع اَقْصَى صغری نبت و ثانی جمع اَقْصَى کبری ۱۲

س طریق ساختن جمع اَقْصَى صغری چیست ج طریق

ساختنش آنست که حرفین اولین را فتح دهند و بعد آن الف

جمع آرند و حرفی که بعد الف جمع است آنرا کسره دهند و اگر در آخر

تای و مدت باشند آنرا بیندازند (مَشَارِقُ) - مَغَارِبُ -

کَوَاهِلُ - سَوَاحِلُ - جمع مَشْرِائُ - مَغْرِبُ - کَوَاهِلُ

سَوَاحِلُ - س طریق ساختن جمع اَقْصَى کبری چیست ج

همان است که مذکور شد جز آنکه در جمع اَقْصَى کبری قبل آخر

یای سکنه بنیز آیند (مَصْرَابِيحُ) - مَفَاتِيحُ - أَقَالِيحُ -

أَنَاعِلُ - عَصَافِيرُ - جمع مَصْبَاحُ - مِفْتَاحُ - أَقْلَاحُ -

أَنْعَامُ - عَصَافِيرُ -

ق هر یای مده زائده که قبل الف مَفَاعِلُ افتد ۵۳

آنرا نیز با و بدل کنند (ضَوَارِبُ) جمع ضَوَارِبُ -

ق همزه زانده که بعد الف مقاعل افتد آن را
 بهمزه بدل کنند (رَسَائِلُ - صَحَائِفُ - عَجَائِلُ -
 جمع بر سَالَةٍ - صَحِيفَةٍ - عَجَوَزَةٍ) س در معارِش
 جمع مَعِيشَةٍ یا را بهمزه چرا بدل نکردند چنانچه این اصل
 است نه زانده و شرط قاعده است که یا زانده باشند اصلی س
 مصائب جمع مُصِيبَةٍ که اصلش مُصَوَّبَةٌ بود نیز یا
 اصلی است چرا آنرا بهمزه بدل کردند چنانچه این بدل شاذ است
ق چون دو حرف علت پس و پیش الف مقاعل
 افتد پسین را بهمزه بدل کنند (اَوَائِلُ - خَيَائِرُ -
 بَوَائِعُ - جمع اَوَّلُ - خَيْرٌ - بَائِعٌ) که در اصل
 اَوَّلُ - خَيَائِرُ - بَوَائِعُ بوده است) س در
 طَوَائِسُ - عَوَائِمُ جمع طَاوُوسٌ - عَوَّارٌ چرا
 و او پسین را بهمزه بدل نکردند چنانچه شرط قاعده آنست که دو حرف
 علت پس و پیش الف مقاعل افتد و در اینجا پس و پیش
 الف مقاعل افتاده است س در عَوَّارٌ جمع عَوَّارٌ
 شرط قاعده موجود است چرا این قاعده در آن جاری نکردند چنانچه

زیرا که از او مَصَوَّبَةٌ
 بدل است حرکت و او را
 بقاعده تا قبل دادند
 باز و او را بقاعده بیا
 بدل کردند ۱۳
 یعنی یک حرف علت
 قبل الف جمع افتد
 و دیگر بعد الف جمع ۱۴

عَوَّادٌ مُخَفَّفٌ عَوَّادٌ يَنْتِ بِسِ در حقیقت
 شرط قاعده موجود نیست ^عس در عِیَائِلُ مُجْمَعِ عِیَائِلُ
 شرط قاعده موجود نیست چرا این قاعده جاری گردند
 عِیَائِلُ در اصل عِیَاوِلُ بود پس شرط قاعده موجود
 و چون بدین قاعده و او را بهمه بدل کردند عِیَائِلُ شد
 کسر همزه را اشباع کردند عِیَائِلُ گشت ^عس ضِیَاوُنُ
 جمع ضِیَوُنُ که شرط قاعده موجود است چرا این قاعده جاری نگردند
 ج این بقیه شاذ است) -

ق چون و ویا و رفیع ^عل جمع آیند رواست که
 پسین را حذف کنند (سین ^ع که در اصل سین ^ع بوده است) -
 ق چون و ویا و رفیع ^عل جمع آیند واجب
 که پسین را حذف کنند (کین ^ع که در اصل کین ^ع بوده است) -
 بوده است)

ق هر دو یکۀ ثالث بود چون بیشتر رود و قبل
 مفتوح باشد آنرا بیا بدل کنند (یک ^ع عی - آعل ^ع -
 استع ^ع - تساع ^ع - آعلیت ^ع که در اصل ید ^ع نحو

یعنی عَوَّادٌ در اصل
 عَوَّادٌ بود یا حذف
 کرده عَوَّادٌ
 در اصل عِیَائِلُ
 بود بقاعده عِیَائِلُ
 و سین ^ع در اصل
 سین ^ع بود قاعده عِیَائِلُ
 در اصل عِیَائِلُ بود

اَعْلَوْ - اِسْتَعْلَوْ - تَسَامَوْ - اَعْلَوْتْ - (بود)
 س در یل عو - یَعْنُو و چرا و اورا یا نکردندج و او در
 بعد فتح نیست س در دنی که در اصل دنی بوده است
 چرا و اورا یا کردند حالانکه او در اینجا نه بعد فتح است نه بیشتر
 رفته ج این تعلیل شاذ است

ق هر و او یک در لام کلمه بعد کسره بود و آنرا بیا بدل
 کنند (قوی - قویا - دعی - دعییا - غنزان -
 دایمیه که در اصل قود - قودا - دعو - دعوأ -
 غنزان - دایمیه بوده است) س در قنوان -
 قنوان چرا و اورا بیا بدل نکردندج شرط قاعده آنست که
 و او بعد کسره بلا فصل باشد و در اینجا نوفاصل است س در
 قنیة - صبیة - صبیان - علیان - علیان -
 دنی که در اصل قنوة - صبوة - صبوان -
 علوان - علوان - دنی بوده است چرا این قاعده
 جاری کردند با آنکه و او در اینجا بعد کسره نیست ج تعلیل
 این کلمات شاذ است س در آق و ده جمع قس و -
 بیانه یا آ و ن در ۱۲

با یکدیگر برای نفس
 نهاده شود زیرا که تجارت
 جمع صبی و صبی
 کوک ۱۲
 دراز ۱۲

سَوَاسِوَهْ - جَمْعُ سَوَاوٍ - مَقَاتِلُهُ - جَمْعُ مَقَاتِلٍ - جَمْعُ مَقَاتِلٍ

کسر بلا فصل موجود است چرا این قاعده جاری نگردد - ج
تصحیح این کلمات شاذ است

ق هر یای مضموم که بعد کسر و قبل واو بود ضمه اش را
بما قبل دهند بعد از آنکه کسره ما قبل (یَمُونَن - رَمُوا -

که در اصل یَمُونَن - رَمُونُوا بود) -

ق هر واو یا یای مکسور که بعد ضمه و قبل یا بود
کسره اش را بما قبل دهند بعد از آنکه ضمه ما قبل تَدْعِيَن

تَعْلِيَن - تَنْهِيَن - که در اصل تَدْعُونَن - تَعْلُونَن -
تَنْهِيَن - بود) -

ق هر یای مضموم یا مکسور که بعد کسره و در آخر است
کنند (یَرْمِيَن - تَرْمِيَن - رَاوِيَن - که در اصل یَرْمِيَن -

تَرْمِيَن - رَاوِيَن - بوده است)

ق هر واو مضموم که بعد ضمه بود آنرا نیز ساکن کنند
(يَدْعُوَن - يَدْعُوَن - که در اصل يَدْعُوَن - يَدْعُوَن -

بوده است) در تعازی که اصلش تعازی بود چرا این قاعده

تصحیح آتیه و گذشته
تصحیح سواست و
مقاتله و جاز

جاری نکردن ج شرط قاعده آنت که واو در لام فعل باشد
و در تغایز این شرط مفقودست -

ق هر واو و یا که در لام اسم معرب بعد ضمه اصلیه بود
آن ضمه را بکسر بدل کنند و او را بیا (تَرَامِ - تَرَامِيَانِ
تَرَامِيَّةٌ - تَغَايزِ - تَغَايزِيَانِ - تَغَايزِيَّةٌ - تَلَقَّ -
اَدَّلَ - که در اصل تَرَامِي - تَرَامِيَانِ - تَرَامِيَّةٌ -
تَغَايزُ - تَغَايزُوَانِ - تَغَايزُوَّةٌ - تَلَقُّوْ - اَدَلُوْ - بود)

س در یدْعُوْ - نَهَى - چرا این قاعده جاری نکردند
ج درین قاعده شرط است که واو و یا در لام اسم معرب باشد
و در اینجا این شرط مفقودست س در کُفُوْ چرا این قاعده جاری

نکردن ج شرط قاعده آنت که واو و یا بدل از حرفی نباشد
و در کُفُوْ واو بدل از همزه است که اصلش کُفُوْ بوده است -

س در قُحْدَرَةٌ - عُنْصَوَةٌ - قَلَسَوَةٌ - عُنْفُوَانٌ

اَفْعُوَانٌ - اَفْعُوَانٌ - چرا این قاعده جاری نکردن ج
شرط قاعده آنت که واو و یا قبل حرف لازم نباشد و در اینجا

این شرط مفقودست س مراد از حرف لازم چیست ج مراد از

حرف لازم تایی تائیت لازم است و الف غیر شنیده در
 قَحْدَوَه و مانند آن تایی تائیت لازم است در عُنْفُوَان
 و نحو آن الف غیر متنیست)

ق^{۶۵} هر واو که لام اسم معرب بعد و او ضمه یضمه
 اصلیه و قبل حرف لازم بود آن ضمه را نیز بکسره بدل
 کنند و او را بیا (قَوَّيْتَهُ - قَوَّيَانُ) که در اصل
 قَوَّوَه - قَوَّوَانُ بوده است)

ق^{۶۶} هر یائیکه در لام فعل بع ضمه اصلیه بود آن یا را
 بو او بدل کنند (نَهَوُ - رَهَوُ) که در اصل نَهَوُ - رَهَوُ
 بوده است بر وزن گرَمَه)

ق^{۶۷} هر واو مشدّد که در آخر جمع بر وزن فُعُول
 افتد آن واو را بیا بدل کنند و ضمه ماقبل را بکسره
 (دَلَّيْتُ - عَصَيْتُ) که در اصل دَلَّوْتُ - عَصَّوْتُ بوده است
 و رواست که ضمه فارا هم بکسره بدل کنند و دَلَّيْتُ -
 عَصَيْتُ گویند - (س) در نَحْنُ - بَنَحْنُ - أَبُو - أُنْحُو
 چرا این قاعده جاری نکردند چ این تصحیح شایسته است)

۵۴
 زادت تایی تائیت لازم
 تایی تائیتی است که
 که در آن این تاست
 بدون آن تاست

۵۵
 در نَحْنُ - بَنَحْنُ -
 أَبُو - أُنْحُو

ق هر دو او شدند که در واحد بعد و او مضموم افتد آن
 و او را بیا بدل کنند و ضممه و او مضموم را بکسره
 (مَقْوِيٌّ - مَغْرُوِيٌّ) که در اصل مَقْوُوٌّ - مَغْرُوُوٌّ
 بوده است (-) س در مَعْدِيٍّ - هَرَضِيٍّ - مَغْزِيٍّ
 که در اصل مَعْدُوٌّ - هَرَضُوٌّ - مَغْزُوٌّ بوده است و او
 شد و بعد و او مضموم نیست چرا آنرا بیا بدل کردند چ این
 تعلیل نادر و شاذ است

ق هر دو او و یا که در لام کلمه بعد الف زانند و آنرا
 به همزه بدل کنند (کِسَاءٌ - رَحَاءٌ - كِسَاءَةٌ - رَدَاءَةٌ
 که در اصل کِسَاءٌ - رَحَاءٌ - كِسَاءَةٌ - رَدَاءَةٌ
 بوده است) س در شَقَاوَةً - نَقَاوَةً - حِكَايَةً
 بَعَايَةً چرا این قاعده جاری نکردند چ شرط قاعده آنست
 که و او و یا قبل تایی لازمه نباشد و در اینجا این شرط مفقود
 س در کِسَاءٍ وَاِنْ - رَحَاءٍ وَاِنْ - چرا و او را بیا بدل نکردند
 چ همزه که بدل از و او یا یا باشد رواست که در تثنیه آنرا
 ثابت دارند یا و او بدل کنند پس چنانکه کِسَاءٍ وَاِنْ -

و از تائیه لازمه نیست
 که گفته که در این تائیه
 بدون این تائیه
 نشود ۱۲

لَمْ يَدْعُ - لَمْ يَدْعُوا - لَمْ يَدْعُوا لَهُ - قِي - قِيَاؤُهُ -
قِيَقْ لَهُ - لَمْ يَقِ - لَمْ يَقِا - لَمْ يَقِا لَهُ -

ق یا یکدیگر در آخر مفاعل افتد آنرا در حالت رفع
و جر می‌کنند (جاءتني جوار - مررت بجوار - که
اصلش جَوَّارِي - جَوَّارِي بوده است) -

ق چون دو یا در آخر مفاعل جمع آیند رواست
که یکی را بی‌فکنند و در دیگری حکم پای مفاعل جاری
کنند (صحَّار که اصلش صحَّارِي بود جمع صحَّارِهُ) -

ق همزه که در مفاعل بعد الف و قبل یا افتد و در
مفرد انچه نین نبوده باشد آن همزه را بیای مفتوحه
بدل کنند و یای ثانی را با الف (مطایا - سَکایا -

ثَنایا - سَبایا - بَلایا - خَطایا - صَلایا - شَوایا -
جمع مَطِیَّة - رَکِیَّة - نَیَّة - سَیَّة - بَلِیَّة -

خَطِیَّة - صَلَاة - صَلَايَة - شَاوِيَة بوده است
س در شَوَاء - جَوَاء جمع شَائِيَّة - جَائِيَّة -

که در اصل شَوَاء عِي - جَوَاء عِي بوده است چرا این قاعده

چون خواستند که جمع را
جمع اصلی کبری سازند
مساد دحا را فتح دادند
بعده الف جمع آوردند
س که بعد از آنست که
س را که بعد از الف همزه را
داوند الف همزه را
بنا نهاد بیاید کردند
صحَّار عی شد - حالاً رواست
که بین قاعده یکی از
دو یای آنرا حذف کنند
صحَّار عی مثل جَوَّار عی
گردید - پس صحَّار عی
مثل جَوَّار عی سازند

جاری نکرد یعنی شنوایا - جوایا - نگفتند ^{شرط قاعده} است
 که هززه که در مقایله بعد الف و قبل یا افتد در مفرد چنین بوده
 باشد و در اینجا این شرط مفقودست پس در آدادی -
 هزادی جمع ^{اداءه} - هزاده ^{عصا} چرا این قاعده جاری نگردد
 و آدادی - هزادی نگفتند ^{عصا} جمهر و ریفان در اینجا هم این
 قاعده جاری میکنند و آدایا - هزایا میگویند لیکن بعض
 اهل صرف در صورتیکه لام مفرد و او سالم بود هززه مذکوره را
 بواو مفتوحه بدل میکنند و آدادی - هزادی میگویند پس
 هزادی - مطادی جمع ^{هکایه} و ^{مطایه} لام مفرد
 و او سالم نیست چرا هززه مذکوره را بواو مفتوحه بدل کردند
 این ابدال شاذست

فصل اصول دغام

ادغام دو گونه است (۱) ادغام متماثلین (۲) ادغام
 متقاربین -

ادغام متماثلین

چون دو حرف متجانس در یک کلمه بهم آیند

و اول ساکن بود و ثانی متحرک اوقام واجب است (مَدَّ -
 مَدَّعُ - مَقْرُونٌ - مَرْمُومٌ - رَائِبَةٌ - اَوَّلٌ - سَائِلٌ - لَائِلٌ -
 مُسَلِّسٌ - یَدَیْیَ که در اصل مَدَدٌ - مَدَّعُومٌ - مَقْرُومٌ -
 مَرْمُومٌ - رَائِبَةٌ - اَوَّلٌ - سَائِلٌ - لَائِلٌ - مُسَلِّسٌ -
 یَدَیْیَ بوده است) س مُسَلِّسٌ - یَدَیْیَ کلمه واحد نیست
 درینها چرا این قاعده جاری گردند یا بی شکلم با مضاف خود
 در حکم کلمه واحده است س در اَوَّلٌ - تَوَوُّدٌ - رِیَّیَا -
 چرا این قاعده جاری نگردند شرط قاعده آنست که حرف اول
 بدل از همزه و جوب یا جوازا نباشد - و در اَوَّلٌ که اصلش
 اَوَّلٌ بود حرف اول بدل از همزه است و جوبا - و در تَوَوُّدٌ - رِیَّیَا -
 حرف اول بدل از همزه است جوازا - س در قَوُولٌ چرا این قاعده
 جاری نگردند نیز شرط قاعده آنست که حرف اول بدل از الف
 نباشد و در قَوُولٌ که ماضی مجهول قَاوَلٌ است حرف اول بدل از
 الف است که در قَاوَلٌ بود زیرا که قَوُلٌ ماضی مجهول قَاوَلٌ است -
 (بدانکه در مثل تَوَوُّدٌ - رِیَّیَا اظهار اصل است - و بعضی اوقام هم
 جائز دارند و در مثل قَوُولٌ اوقام متغیض است بالاتفاق -)

۵۱
 یعنی جائیکه حرف اول
 بدل از همزه جوازا باشد
 ۵۲
 یعنی جائیکه حرف اول
 بدل از الف باشد

ق چون دو حرف متجانس در یک کلمه بهم آیند و هر
 متحرک باشد و حرکت حرف دوم لازم باشد نیز او غام
 واجب است - طریق او غام در این صورت آنست که
 اگر ماقبل حرف اول متحرک باشد یا ساکن بسکون لازم
 حرف اول را ساکن کرده در دوم او غام کنند (مدّ) -
 دَابَّةٌ - حَوْصَةٌ که در اصل مدّ - دَابَّةٌ حَوْصَةٌ
 بوده است) و اگر ماقبل حرف اول ساکن بسکون غیر لازم
 باشد حرکت اول بماقبل داده در دوم او غام کنند
 (يَمْدُ - يَحْضُ - يَوْذُ - که در اصل يَمْدُ - يَحْضُ
 يَوْذُ بوده است) پس در اُمْدُ الْقَوْمِ - لَنْ يَجِيَّ
 چرا این قاعده جاری نکرده اندج شرط قاعده آنست که حرکت
 حرف دوم لازم باشد و در اینجا لازم نیست بلکه در اول سبب
 اجتماع ساکنین آمده است و در ثانی بسبب تالیف پس در
 اِرْعَوِي - اِرْعَوِي که در اصل اِرْعَوِي - اِرْعَوِي بوده است
 چرا این قاعده جاری نکرده اندج نیز شرط قاعده آنست که اعلال
 مزاجم او غام نباشد زیرا که اعلال مقدم بر او غام است و در اینجا

۵۴
 حاشیه صفحه ۳۴
 بنیید ۱۸

این شرط فوت است **س** در سبب - شتر که این قاعده جاری
 نکردند **ج** نیز شرط قاعده در اسم آنست که ادغامش موجب
 التباس آن با سبی دیگر نشود. و درینها این شرط مفقودست
 زیرا که سبب **ب** معنی رسن و علت است و ادغامش موجب
 التباس آن به سبب **ب** معنی دشنام است. و شتر **ب** معنی پاره
 آتش است که بجهت ادغامش موجب التباس آن به شتر
 معنی بدی و بد و بدتر است (بدانکه در مثل سبب ادغام
 ممنوع است) - **س** در شتر - قَدْ - رَدَدَ - چرا این قاعده
 جاری نکردند **ج** نیز شرط قاعده در اسم ثلاثی مجرور آنست که
 موازن فعل بود. و درینها این شرط مفقودست (بدانکه در
 مثل سبب نیز ادغام ممنوع است) **س** در حَبَبَ چرا این
 قاعده جاری نکردند یعنی بای دوم را در سوم چرا ادغام نکردند
ج نیز شرط قاعده آنست که اول متجانسین مدغم فیه نباشد
 و در حَبَبَ بای دوم که اول متجانسین است مدغم فیه است
 (بدانکه در مثل حَبَبَ نیز ادغام ممنوع است) **س** در
 حَلَبَ - قَدْ - رَدَدَ - چرا این قاعده جاری نکردند **ج** نیز شرط

یعنی در اسمیکه ادغامش
 موجب التباس آن با سبی
 دیگر نشود
 در اسم ثلاثی مجرور که
 موازن فعل نبود
 یعنی باییکه
 اول متجانسین مدغم فیه
 باشد

که در اصل **فَتَتَّبَعُوا** - فَتَتَّبَعُوا عَدُوَّ - قَالُوا اتَّبَعْنَا نَزَلَ -

قَالُوا اتَّبَعُوا عَدُوَّ بوده است

ق چون فای تفعّل و تفاعل تایی مشناه فوقانی
باشد ادغام تایی تفعّل و تفاعل در آن تا جائز است

و چون ادغام کنند در ماضی مصدر و امر منزه وصل نمایند

(اَتَرَسَ - يَتَرَسُ - اَتَرَسَا - مَتَرَسَ - اَتَرَسَ)

اَتَرَسَ - يَتَرَسُ - اَتَرَسَا - مَتَرَسَ - اَتَرَسَ

که در اصل **تَتَرَسَ** - يَتَرَسُ - تَتَرَسَا - مَتَرَسَ - تَتَرَسَ

تَتَرَسَ - تَتَرَسُ - يَتَرَسُ - تَتَرَسَا - مَتَرَسَ

تَتَرَسَ بوده است

ق چون عین افعال تایی مشناه فوقانی باشد

ادغام تایی افعال در آن تا جائز است و چون ادغام کنند

رواست که فارغند و هندیاکسر (قَتَلَ - يَقْتُلُ) که در اصل

(قَتَلَ - يَقْتُلُ) بوده است

ق چون و فای در آخر کلمه بهم آیند و هر دو متحرک باشند

و حرکت یای دوم لازم باشد ادغام جائز است

(حَیَّ - أَحْیَ - اسْتَحْیَ - أَحْیَیَّةٌ - که در اصل حَیَّی -
 أَحْیَی - اسْتَحْیَی - أَحْیَیَّةٌ بوده است) پس در
 لکن یُحْیَی - یُحْیَیَّةٌ - یُحْیَیْنَ چرا ادغام جائز نشد
 ج زیرا که حرکت یای دوم درینها لازم نیست - بلکه در اول بجهت
 تا صب آمده است - و در ثانی بجهت تا و تانیت - و در ثالث
 بجهت الف تشبیه)

^{۸۲} ق چون دو حرف متجانس در یک کلمه بهم آیند و
 هر دو متحرک باشند و حرکت حرف دوم عارض باشد
 ادغام جائز است (مَدَّ الْقَوَمَ که در اصل اَمَدَدِ
 الْقَوَمَ بوده است)

^{۸۳} ق چون دو حرف متجانس در یک کلمه بهم آیند و حرکت
 دوم ساکن باشد بسکون عارض نیز ادغام جائز است
 و غیر ایل حجاز - و چون ادغام کنند حرف دوم را
 حرکت دادن ضرورت خواه حرکت کسر دهند یا فتحه
 یا ضمه و در ضمه دادن شرط است که حرف اول بهم مضوم
 باشد (مَدَّ - فَرَسَ - عَصَصَ - که در اصل اَمَدَدَ -

اِفْرَاقُ - اَعْضَضُ بوده است

ق چون دو حرف متجانس در یک کلمه هم آیند و حرف دوم ساکن بسکون لازم باشد ادغام منتفع در اکثر (مَدَدُنْ - مَدَدَتْ - مَدَدْتَنَ یَمَدُّنْ)

ق چون دو حرف متجانس در دو کلمه هم آیند اول ساکن باشد و ثانی متحرک ادغام واجب است - (اَذْكُرْ رَبَّكَ - اَذْوَرْتُ هُمْ)

ق چون دو حرف متجانس در دو کلمه هم آیند و هر دو متحرک باشند ادغام جائز است (لَا تَأْمَنَّا - قَالَ لَيْسَ - حَمِيدٌ دَهْرٌ - ثَوْبٌ بَشِيرٌ - جَيْبٌ بَكْرٌ که در اصل لَا تَأْمَنَّا - حَمِيدٌ دَهْرٌ - ثَوْبٌ بَشِيرٌ - جَيْبٌ بَكْرٌ بوده است) س در قرء مَوَالِیکَ کُنْتُ تَرَا بَا - اَفَا نَتَّسْمِعُ چرا ادغام جائز نشد ج شرط قاعده آنست که ماقبل حرف اول متحرک باشد باین و در اینجا این شرط منقودست در شهر مَصْنَع در قرأت ابی عمرو ادغام آمده است حالانکه شرط مذکور منقودست

این دوقی باشد که زن ضمیر
بنا می نماید باصل پیوند
مَدَدُنْ - مَدَدَتْ - مَدَدْتَنَ
یَمَدُّنْ - یَمَدَدْتَنَ
در اکثر ای آن گفته شد
بعضی بگویند و اصل ادغام روا
دارند گاهی با حرکت یک حرف ثانی
بفوقه بعد از ساکن اول (مَدَدُنْ
مَدَدْتَنَ یَمَدَدْتَنَ در مَدَدْتَنَ
مَدَدْتَنَ یَمَدَدْتَنَ
و گاهی با حرکت یک حرف اول
ثانی (مَدَدُنْ - مَدَدَتْ - مَدَدْتَنَ
یَمَدَدْتَنَ - یَمَدَدْتَنَ
دارد در اکثر متجانسی فقط
تحرک حرف ثانی و بعضی
مَدَدُنْ - مَدَدَتْ - مَدَدْتَنَ
ایشان بعد از حرف ثانی
الف افزایند (مَدَدُنْ - مَدَدَتْ - مَدَدْتَنَ
مَدَدْتَنَ یَمَدَدْتَنَ) و بعضی
مَدَدُنْ - مَدَدَتْ - مَدَدْتَنَ
جمع مَدَدْتَنَ و بعضی
مَدَدُنْ - مَدَدَتْ - مَدَدْتَنَ

بسات که ثالث را بیا بدل میکنند (قَصَصْتُ - تَقَصَّیْتُ)
دستی که در اصل قَصَصْتُ - تَقَصَّصْتُ - دَسَّسْتُ
بوده است) و این هر دو بدل اگر چه کثیر اند لیکن غیر مطر و اند -

ق چون دو حرف متجانس در دو کلمه بهم آیند و اول
مده باشد یا نامی سکتہ یا ثانی ساکن بود او ع م
ممتنع است (قَالُوا وَمَالَنَا - فِي يَوْمٍ - مَالِيَهُ هَلَاكَ
رَسُولُ الْحُسَيْنِ - ضَرَبَ ابْنُ خَالِدٍ) -

او ع م متقاربین

(س) مراد از متقاربین چیست ج مراد از متقاربین دو حرف
غیر متجانس اند که در مخرج یا در صفت که قائم مقام مخرج است
نزدیک یکدیگر باشند -

چون او ع م متقاربین موقوف بر معرفت مخارج و صفات حروف
و معرفت مخارج موقوف بر معرفت آسان لهذا تقدیم بیان آسان
و مخارج و صفات ضرورتاً افتاد

آسان آسان

پد آنکه جمله آسان آسان در اکثر سی و دو و باشد

با سکتہ عبارت از ع م است
که در حالت وقف آرند و
شروط است که حرف آخر
بسیج حرکت غیر ع م باشد
و ع م سکتہ - اگر چه
رَفَعُوْهُ - هَبْنِيْ - وَكَلَّمَ
الَّذِيْ كَفَرْتُ عَنْهُ - وَكَلَّمَ
و صل نیزند و وقف داده
و صل را کسر و کسبه
باشد (عَلَيْكَ وَكَيْفَ
مَلِكًا) ۱۲
از خروج جابجاست که حرف
از خروج باشد و
از آن بیرون شود ۱۳
و بان دلالت بر ع م تمام
مراد از صفت قائم مقام
مخرج مثل جبر و جبر
و شدت در غاوت الجان
و استعلا در انشاد و
و در این سه صفت ع م
آسان آسان جمع بین
سه صفتی در شان ۱۴

واقسامش چهارست حسب تفصیل ذیل -

نوع	تعداد	تفصیل اسنان	اسامی دیگر
۱ شایا یعنی دندان مشین	۴	دوازده و دو از تحت	این جهت را قاعه نامند
۲ رباعیات	۴	یک یک از هر چهار جانب شایا	
۳ انبیا	۴	یک یک از هر چهار جانب باعیا	
۴ افراس	۲۰	حسب تفصیل ذیل	

افراس اسم قسم است

۱ ضو احکام	۴	یک یک از هر چهار جانب انبیا	
۲ طواحن	۱۲	سه سه از هر چهار جانب ضو احکام	
۳ نواجذ	۴	یک یک از هر چهار جانب طواحن	نواجذ را افراس نامند

(پیدا آنکه در بعض افراد نواجذ نباشد پس جلا اسانش است)
 هشت بود - و در بعضی نواجذ هشت باشد و دوازده چهار
 جانب طواحن - پس جلا اسانش سی و شش بود)

حرف باجا

این دندانها را قاعه نامند
 این دندانها را قاعه نامند
 این دندانها را قاعه نامند
 این دندانها را قاعه نامند

این جهت را قاعه نامند
 این جهت را قاعه نامند
 این جهت را قاعه نامند
 این جهت را قاعه نامند

این جهت را قاعه نامند
 این جهت را قاعه نامند
 این جهت را قاعه نامند
 این جهت را قاعه نامند

در این کتاب اصول و فروع را در بیان کرده است و در هر باب از فروع را در بیان کرده است و در هر باب از فروع را در بیان کرده است

بدانکه حرف بجا (که ازان ترکیب کلمات) بزرگونه
است - اصول و فروع -

اصول را اصلیه و مفرده و بسیطه و فروع را
فرعیه و متفرعه و مرکبه نیز نامند -

اصول

اصول بیست و نه حرف معروف است -

(الف چونکه همیشه ساکن میباشد باز می زبان - در تعداد حروف تغییر
ازان به لا میکنند - و لام الف خوانند خطا - و لا را حرفی برآ
قرار دادن عدد حرف راستی گفتن کار فایده نماند)

مخارج اصول

بدانکه مخارج حروف از اقصای خلق تا نوک زبان تقریباً
شانزده است - بدین تفصیل -

نوع	اسامی مخارج	تفصیل حروف مذکوره	الفاظ حروف مذکوره
۱	اقصای خلق	۳۰ - هـ - ا -	این بیست حرف است از حروف حقیقت نامند
۲	وسط خلق	۲ - عین - ح -	
۳	ادنای خلق	۲ - غین - خ -	

در این کتاب اصول و فروع را در بیان کرده است و در هر باب از فروع را در بیان کرده است و در هر باب از فروع را در بیان کرده است

رقم	اسامی مخارج	تعداد	تفصیل حروف	الفاظ حروف
۱۲	طرف زبان و طرف و ثنیه	۳	صاد - ز -	این سه حرف را با هم می خوانند
۱۳	طرف زبان و طرف دو	۳	ذال - ز -	این سه حرف را با هم می خوانند
۱۴	باطن لب زیرین و طرف	۱	ف -	این حرف را با لب می خوانند
۱۵	مابین دو لب -	۳	با - بی -	این سه حرف را با هم می خوانند
۱۶	حیثیوم فقط -	۱	واو -	این حرف را با لب می خوانند

(پیدا کردن حروف علت را هوایی گوید از آنکه مخارج آنها نزد او جدا می جوف دهان است)

طریق معرفت مخارج

اسامی مخارج	تفصیل در مذکوره	القیاب در مذکوره
۱۲ طرف زبان و طرف دوشینیه سفلی - از این ۱۲ دندان بیرون میآید	۳ صا - ز - ا - سین -	این کلمات حرف ایند که با حرف ایستاده اند
۱۳ طرف زبان و طرف دو ثینیه علیا -	۳ ذل - ز - ا - تا -	این کلمات حرف ایند که با حرف ایستاده اند
۱۴ باطن لب زیرین و طرف دو ثینیه علیا -	۱ ف -	این کلمات حرف ایند که با حرف ایستاده اند
۱۵ پایین دو لب -	۳ با - سی - داو -	این کلمات حرف ایند که با حرف ایستاده اند
۱۶ حیشوم فقط - باطن لبین ۱۲	۱ نون -	این کلمات حرف ایند که با حرف ایستاده اند

(پیداکننده خلیل حروف علت را هوائی گوید از آنکه مخرج آنها نزد او هدای جوف دهن است)

طریق معرفت مخارج

چون خواهند که مخرج حرثی ایشانرا سند آن حرف را
ساکن و قبل آن همزه وصل بیاورند و بخوانند

پس چنانکه متون منتهی شود بهما بخارج آن حروف است

مخارج فروع

مخارج فروع مستفاد از مخارج اصول است زیرا که تولد فروع یا بوجه خط تلفظ آنها یا بلفظ حرفی دیگر میشود (همزه بین بین) یا بجهت عدم استعلا ادای حرف صحیح (ضاد ضمیمه)

فروع دو قسم است فصیح و غیر فصیح -
فصیح دوازده حرف است بمفصل ذیل -

۱	اسامی حروف فصیح	تلفیف حروف مذکوره	امثله
۱	همزه تشبیل	همزه بین بین	سَأَلَ - سَلَّمَ - رَوَّفَ -
۲	الف تفتیح	الفیکه میان الف و واو خوانده شود	صَلَاة - زَكَاة - حَيَاة -
۳	الف اِماله	الفیکه میان الف و یا خوانده شود	حَسِبُ در حِسَاب -
۴	جیم مضاعف	جیمیکه میان جیم و زاء خوانده شود	جَزَع در أَجْدَر -
۵	سین مضاعف	سینیکه میان سین و زاء خوانده شود	زَقَر در سَقَر -

مثلاً خاستیم که شمع با شعله
یا راست و قبل آن همزه
وصل آورد و چون آن است
و خواندیم که سینه
حروف و بجا آن خروج است
و ش علی زاء الف یا یا
و تلفظ با و او یا الف یا یا
ست چنانکه بالا گذشت
یعنی ضاد و کینه است
ظاهراً و شواهداً

تشبیل را اگر چه سبب
بنا بر آن قرار میدهد - اما نظر
خواهرند که میان همزه و الف
و داد و گای میشود و گای میان
قرار داده شد چنانکه سینه و زاء
گروه اندازند
ال جیم از ۱۳ در لغت
است و است که را کن باشد
و قبل دال واقع شود

امثلة	تعريف حروف مذکوره	اسامي حروفه
اجَدْتُ - اَزَدْتُ - در آسَدَتْ -	شنيکه بيان شين و جيم يا ميان شين را خوانده	شنيک مضارع
زَرَاطُ - در حِرَاطُ - قَرَدُ - در قَصْدُ -	صا و کيه ميان صا و د زا خوانده شود -	صا و کيه مضارع
قَوْلُ و بُوعُ - با شام در رَقِيلُ و رِبِيعُ -	يا کيه ميان يا و واو خوانده شود -	يا کيه مضارع
صَلَّ يَصَلُّ - صَلَّعُ يَصَلُّعُ - طَلَّعُ يَطْلَعُ تَالَهُ نَصَرَ اللَّهُ -	لام مفتوح يا مضموم که بعد صا و يا صا و يا ط مفتوح يا ساکن واقع شود و همچنين لام الله بعد فتحه يا ضمه	لام تفخيم
حروف غير فصيحه بسيار است - منجمله آن اين يارزه حرف است -		
امثلة	تعريف حروف مذکوره	اسامي حروفه غير فصيحه
فَوَسَّ - در بُوَسَّ -	با کيه ميان با و فا خوانده شود يا غلبه با -	با کيه مضارع
اَصْبَهَات - در اَصْفَهَات -	با کيه ميان فا و با خوانده شود يا غلبه فا -	فا کيه مضارع

له درين شرط است که
ساکن باشد و قبل اال
واقع شود ۱۳ در
صا و مضارع شرط است
که قبل ط يا اال واقع شود ۱۴

نمبر	اسامی حروف غیر فقیهه	تقریبی حروف مذکوره	امثله
۳۲	جیم مضارع	جیمیکه میان جیم و نین خوانده شود -	جیمیکه میان جیم و نین اشد در آجد - در کل در رجب -
۵	صاد و مضارع	صادیکه میان صاد و سین خوانده شود -	صادیکه میان صاد و سین سیف در صیف -
۶	طای مضارع	طایککه میان ط و تا خوانده شود -	طایککه میان ط و تا تالب در طالب -
۷	ظای مضارع	ظایککه میان ظ و ثما خوانده شود -	ظایککه میان ظ و ثما تال در ظال -
۸	کاف مضارع	کافیکه میان کاف و وجم خوانده شود -	کافیکه میان کاف و وجم جاف در کاف -
۹	قاف مضارع	قافیکه قاف و کان خوانده شود -	قافیکه قاف و کان کال در قال -
۱۰	داو مضارع	داویکه میان داو و یا خوانده شود -	داویکه میان داو و یا مدحیر در مدحیر -
۱۱	ضاد و ضعیفه	ضادیکه میان ضاد و ظا خوانده شود -	ضادیکه میان ضاد و ظا ضالین در ضالین -

(حروف غیر فقیهه را حروفی میگویند که نیز خوانند و این حروف در قرآن مجید و کلام فصیح نیامده است)

قال ابو جعفر بن محمد بن علی بن ابی حمزه
الربیع کثیره فی الیوم بنیاد
ضاد و ضعیفه در اصل حروف
توقی است که در اصل حروف
شان ضاد نیست پس در
جنگلف ادا میکنند ضاد و ظا
ضعیفه یعنی میان ضاد و ظا
برمی آید و قال الربیع بن
عاصم کثیره کتاب ابن مبرک
الضاد و الضعیفه کما یقتضی
فی القرآن که این ضاد و ظا
از کثیره در حدیث از خود
حدیث این است و سنن شافعی
ابن علقمان حروف در لغت
ابن علقمان باین طور که
چون میگویند باین طور که
بصرف خود در آن کلمات
شان زبان مادر این خود
متکلف است پس این
حروف متکلف است

در اصل اذبح عتوداً و اذبح هذح بود (۲) حرف
 اول فضیلتی داشته باشد که حفظ آن ضروری است
 و ثانی ازان فضیلت عاری و هم زائد بوده باشد
 (۱) سَمِعَ اصله سَمِعَ
 (۲) گوش داشت

ادغام متمنع

ق ادغام متقاربین در یک کلمه اگر موجب التباس
 آن کلمه بکلمه دیگر باشد متمنع است (و طکد و وتد که
 ادغام درینها موجب التباس است بَوَدَّ معنی و طکد استوار
 کرد - و معنی و تد مخ زد - و معنی و د دوست داشت)

ق ادغام حرف حلقی در حرف حلقی دیگر که ازان
 اسفل است بجانب سینه نیز متمنع است (شبهه احد هم)
 لیکن ادغام حاورین و هازین منع مستثنی است
 (کما هزی اذبح عتوداً و اذبح هذح)

ق ادغام حرف (ضوی مشق) در مقارب اینها
 نیز متمنع است (لَبِصْنَ شَانِهْم - اَغْفِرْ لِي فَخَسَفَ
 بِهِ عَلَى مَرِيَمَ بَهْتَانًا - ذِي الْعَرْشِ سَيِّدًا) لیکن

در اصل اذبح عتوداً و اذبح هذح بود (۲) حرف
 اول فضیلتی داشته باشد که حفظ آن ضروری است
 و ثانی ازان فضیلت عاری و هم زائد بوده باشد
 (۱) سَمِعَ اصله سَمِعَ
 (۲) گوش داشت
 ادغام متقاربین در یک کلمه اگر موجب التباس
 آن کلمه بکلمه دیگر باشد متمنع است (و طکد و وتد که
 ادغام درینها موجب التباس است بَوَدَّ معنی و طکد استوار
 کرد - و معنی و تد مخ زد - و معنی و د دوست داشت)
 ادغام حرف حلقی در حرف حلقی دیگر که ازان
 اسفل است بجانب سینه نیز متمنع است (شبهه احد هم)
 لیکن ادغام حاورین و هازین منع مستثنی است
 (کما هزی اذبح عتوداً و اذبح هذح)
 ادغام حرف (ضوی مشق) در مقارب اینها
 نیز متمنع است (لَبِصْنَ شَانِهْم - اَغْفِرْ لِي فَخَسَفَ
 بِهِ عَلَى مَرِيَمَ بَهْتَانًا - ذِي الْعَرْشِ سَيِّدًا) لیکن

در اصل اذبح عتوداً و اذبح هذح بود (۲) حرف
 اول فضیلتی داشته باشد که حفظ آن ضروری است
 و ثانی ازان فضیلت عاری و هم زائد بوده باشد
 (۱) سَمِعَ اصله سَمِعَ
 (۲) گوش داشت

ادغام میان داو و یا ازین منع مستثنی است (سید)
 مخرجی که در اصل سیوَد - و هَمْزِ مَوْجِی بود

ادغام جائز

ق ادغام نادعین در جاززست (اِجْبَحْرَامِيًّا - اِرْقَحَاتِمَا)

ق ادغام عین و حادرغین و خائیز جائزست
 (اِرْقَحْ غَلَامَكَ - اِسْمَعْ خَالِدًا - اِذْهِجْ غَنَمَكَ - اِنْقَصِ خَالِدًا)

ق ادغام میان عین و خا از جانبین نیز جائزست
 (اِرْمَعْ حَصَمَكَ - اِسْلَمْ غَنَمَكَ -)

ق ادغام جیم درشین نیز جائزست (اَخْرِجْ شَاةً)

ق ادغام با درسیم و فائیز جائزست (اِرْكَبْ مَعْنًا - اِذْهَبْ فِرْجًا)

ق ادغام میان قاف و کاف از جانبین نیز جائزست
 (اَلَمْ يَخْلُقْكُمْ لَكَ قَالَ -)

نیز که ادغام میان واو و یا موجب زوال فضیلت
 کین نیست

ق ادغام میان حروف (تَشْدِيدٌ ذَطُّطٌ) از هر جا
جائز است (اُسْكُتٌ ثَابِتٌ - اُسْكُتٌ دَارِمٌ -
اُسْكُتٌ ذَائِلٌ - اُسْكُتٌ طَرِيدٌ - اُسْكُتٌ
ظَالِمٌ - وعلی هذا القیاس) -

ق ادغام این حروف ششگانه در هر سه صغیریه
نیز جائز است (اُسْكُتٌ صَّارِمٌ - اُسْكُتٌ سِّنَانٌ -
اُسْكُتٌ زَارِمٌ - دبرین قیاس)

ق ادغام میان هر سه صغیریه نیز جائز است
(خَلَصَ زَارِمٌ - خَلَصَ سَّارِمٌ - بَرَزَ صَّالِحٌ -
رَكَزَ سِّنَانٌ - جَلَسَ صَّاعِدٌ - جَلَسَ زَارِمٌ -
ق ادغام حروف مطبقة در غیر مطبقة نیز جائز
ست لیکن اخفا افصح است (حَرَصَتْ - فَرَصَتْ -
أَحْطَتْ - حَفِظَتْ) ^{با اعلای اطباق ۱۲}

ادغام جائز و واجب

ق چون حروف مطبقة در فای افتعال افتند
واجب است که تهای افتعال را بطل بدل کنند -

یعنی ادغام هر یکی از این
حروف ششگانه در هیچ
باقی جائز نیست ^{۱۲}
یعنی اگر چه ادغام حروف
مطبقة در غیر مطبقة
با اعلای اطباق جائز نیست
لیکن اخفا یعنی اخفایست
حروف مطبقة در غیر مطبقة
با ابقای اطباق افصح از
ادغام است - قال ابن
الحاجب الحق اندلیس مع
الاطباق ادغام صحیح
بل هو اخفاء سمی الاذغاف
شبهه به ^{۱۲}

و بعد ابدال او غام صاد و ضا و در طاب جائز است
 با ابدال طاب صا و وضاد (لا صَبَر - اَصْبَر -
 در لا صَبَطَر و اَصْطَرَب) و او غام طاد و طاب
 (لا طَلَب در لا طَطَلَب) و او غام میان ظا و طاز
 جانیین جائز - (لا ظَلَم - اظْلَم - در اظْطَلَم -)
 ق چون دال - ذال - زال - در فای افتعال افتد
 واجب است که تایی افتعال را بادل بدل کنند و بعد
 ابدال او غام دال در دال واجب است (لا ذَّان -
 در لا ذَّذَّان) و او غام میان ذال و دال از جانیین
 جائز (لا ذَّگَر - اذَّگَر - در اذَّذَّگَر) و او غام زال و
 دال هم جائز با بادل دال بنا (لا زَّان - در لا زَّذَّان)
 ق چنانی مشکله در فای افتعال افتد جائز است
 که تایی افتعال را بنا بدل کنند یا ثار را بتا - و بعد
 ابدال او غام واجب (لا ثَّار - اَثَّار - در اَثَّار -)
 ق چون یکی از حروف (جَث - دَشْط -
 ذَشْط زَطْط) در عین افتعال افتد جائز است

نیز که در هر یکی از صاد
 ضاد فضیلتی است که حفظ
 آن واجب است و آن نیز
 است در صاد استقامت
 در ضاد و طازین هر دو
 فضیلت عاری است و هم
 زائد - بدل بادل صاد
 ضاد بطا جاکه متفقند
 قیاس است جائز نباشد
 اینها طار را بصاد و ضاد
 بدل کردند صفحه ۹۰ بگردید
 صفحه ۹۰ ملاحظ
 کنید ۱۲

که تاسی افتعال را بآن حرف بدل کنند- و بعد ابدال
 او غام واجب- و رواست که فایا عین یا هر دو را
 در ماضی و صرف فارا در مضارع و امر و مصدر و
 اسم فاعل و اسم مفعول فتحه دهند یا کسره (رُثِدَ-
 رِثِدَ- رَثِدَ- رِثِدَ) (در اِرتِثَدَ) یَرِثِدُ-
 یَرِثِدُ (در یُورِثِدُ) رِثِدُ- رِثِدُ (در اِرتِثَدَ)
 رِثَدُ- رِثَدُ (در اِرتِثَدَ) مَرِثَدُ- مَرِثَدُ
 (در مَرِثَدُ) مَرِثَدُ- مَرِثَدُ (در مَرِثَدُ)

و قس علی هذا امثله باقی الحروف

ق چون یکی از حروف یا زده گانه مذکوره در قاف
 تفعل یا تفاعل افتد- رواست که تاسی تفعل و
 تفاعل را بآن حرف بدل کنند- و بعد ابدال او غام
 واجب است باجتماع همزه وصل در ماضی و مصدر
 و امر (اِثَرَدَ- یَثَرَدُ- اِثَرَدُ) (مَثَرَدُ- اِثَرَدُ)
 اِثَاقَل- یَثَاقِلُ- اِثَاقِلُ (مَثَاقِلُ- اِثَاقِلُ)
 اِثَاقِلُ) و علی هذا انقص امثله البواقی-

بسم نهادن رخت و شمع

شسته شدن نان
 در کاسه
 کاهن کردن و بدلی کردن
 در نجیب

CALL No.

۱۹۲۵

ACC. NO.

۱۷۲۶

AUTHOR

عبدالله

TITLE

فصول ۱

۱۹۲۵
۱۷۲۶

۱۹۲۵

عبدالله

۱۷۲۶

فصول احمدی

NO.

TH.

17 JAN 69



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over-due.

